

تثبیت شهادت شیخ طوسی به وثاقت مشایخ ابن ابی عمیر، صفوان و بزنتلی بر پایه پاسخ‌گویی به نقض‌های احتمالی^۱

سیدموسی شبیری زنجان‌ی^۲

چکیده

یکی از راه‌های تأثیرگذار در تصحیح سند روایات، تکیه بر توثیقات خاص و عام است. از جمله توثیقات عام، شهادت شیخ طوسی در عده، بر وثاقت مشایخ ابن ابی عمیر، صفوان و بزنتلی است. این توثیق عام، راویان زیادی را پوشش داده، و البته پذیرش شهادت شیخ در صورتی ممکن است که منابع روایی، خلاف آن را اثبات نکنند. اما بازخوانی متون روایی، پژوهشگر را با نمونه‌های فراوانی مواجه می‌کند که نشان دهنده روایت این سه راوی سرشناس امامی، از روایات ضعیف است. در نتیجه شهادت شیخ، به شدت

۱. تاریخ دریافت: ۹۹/۱۲/۳

تاریخ تأیید: ۴۰۰/۱/۱۹

۲. این مقاله زیر نظر مرکز فقهی امام محمد باقر (ع) و به همت آقایان روح الله شعبانی، داود عابدی اردکانی و میثم جواهری از مباحث آیت الله العظمی شبیری زنجان‌ی (رحمته) استخراج و به تأیید رسیده است.

mfemb110@gmail.com

متزلزل و از اعتبار ساقط خواهد شد. مقاله حاضر، ضمن بررسی تک تک موارد نقض، بر اساس ارائه پنج پاسخ کلی و تطبیق آن بر مصادیق، به پاسخ و حل این معضلات پرداخته است؛ و از این رهگذر، پذیرش شهادت شیخ بر وثاقت شیوخ راویان یاد شده را هموار می نماید.

واژگان کلیدی: توثیق عام، مشایخ ثقات، ابن ابی عمیر، صفوان، بزنی.

مقدمه

روایات به عنوان مهم ترین و جامع ترین منبع معارف امامیه شناخته می شود. اعتبار روایات بر اساس وثاقت روات مورد ارزیابی و پذیرش قرار می گیرد. از این رو، نقش توثیق راوی بسیار پررنگ و کلیدی است. دانشیان رجال برای توثیق راویان، از روش های عامی بهره برده اند که می توان در سایه آنها، راویان زیادی را بی آنکه توثیق صریحی در منابع رجالی داشته باشند، در رده ثقات قرار داد. یکی از توثیقات عام که سنگ بنای آن توسط شیخ طوسی بنیان نهاده شده، توثیق مشایخ سه راوی مهم با عناوین ابن ابی عمیر، صفوان و بزنی است. شیخ در این باره می نویسد: «لایروون و لایرسلون الا عن ثقه»^۱. اما مهم ترین اشکال بر شهادت شیخ^۲، نمونه های فراوان نقل راویان یاد شده از روات غیر ثقه است. همین موضوع شهادت ایشان را نقض می کند. نگارنده ۸۳ مورد از این نقض ها را شناسایی نموده است، و با آنکه در مقاله ای دیگر به پاسخ اجمالی در این زمینه پرداخته^۳، اکنون در صدد است موارد نقض را یک به یک بررسی نموده، و با رصد شرایط هر یک، ناقض نبودن آن را اثبات نماید؛ و از این رهگذر، شهادت شیخ را به سرنجام برساند.^۴ با توجه به نیاز برخی مباحث، به اطلاعات پیش زمینه ای، مناسب است نخست به صورت اجمالی پاسخ ها بیان شود، و سپس جواب به نقض، در خصوص هر راوی بررسی شود. لازم به توضیح است که جهت انسجام مباحث و جلوگیری از بروز تکرار، ساختار مقاله، با تکیه بر دو موضوع، سامان داده شده است: نخست با توجه به

۱. طوسی، العدة، ج ۱، ص ۳۸۶.

۲. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۶۸.

۳. شبیری، «وثاقت مشایخ ابن ابی عمیر، صفوان و بزنی بر پایه توثیق عام شیخ طوسی»، پژوهش های رجالی، سال سوم، ش ۳، ۱۳۹۹ ش.

۴. مقرر: برخی از نقض ها و پاسخ ها توسط آقای سید محمد جواد شبیری، یا طبق مبانی نویسنده ارائه شده، که در جای خود مشخص شده است.

راویان یادشده، و دیگری با توجه به روایت منحصر یا مشترک هریک از راویان ضعیف. بدین ترتیب نخست، در نقوض اختصاصی هریک سخن به میان خواهد آمد؛ و سپس به نقوض اشتراکی پرداخته خواهد شد.

گذاری اجمالی بر پاسخ به نقض‌های احتمالی

از تحقیقاتی که در اسناد تمامی کتب روایی انجام شد، در مجموع ۸۳ راوی از موارد نقض، گردآوری شده‌اند، و جواب‌های مختلفی به نحو «مانعة الخلو» داده شده است که عبارت‌اند از:
۱. عدم ثبوت نقل: در بسیاری از موارد، اصل نقل راویان سه‌گانه از عنوان تضعیف شده ثابت نیست؛ زیرا یا اشتباه در تطبیق رخ داده و یا لااقل صحت تطبیق، قابل احراز نیست، و به احتمال زیاد خطایی رخ داده است.

۲. ثابت نبودن نسبت ضعف: در برخی موارد اصل نسبت ضعف به مروی عنه ثابت نیست، و منشاء آن می‌تواند مغلوط بودن نسخه، یا به کاربردن الفاظ غیر دال بر تضعیف، و یا اشتباه در تطبیق شخص تضعیف شده باشد.

۳. عدم حجیت تضعیف: در برخی موارد تضعیف، حجیت ندارد؛ زیرا یا مستند به غلو است - در حالی که شهادت افراد در مورد غلو قابل پذیرش نیست؛ زیرا از شرایط پذیرش شهادت، کم بودن خطا در موضوع آن است؛ در حالی که نسبت غلو، از حدسیاتی است که به دلیل روشن نبودن حد و مرز، و اختلاف انظار، وقوع خطا در آن زیاد است و چه بسا نکته‌ای در نظر یک شخص غلو، و در نظر دیگری عین دیانت باشد - یا از جمله برخی تضعیف‌های ابن غضائری است - که حجت نیست؛ زیرا غالب تضعیف‌های او مربوط به غلو، و از مقوله متن شناسی اجتهادی است - یا تضعیف‌هایی است که برخی معصومین علیهم‌السلام به جهت مصلحتی مانند حفظ جان راوی نسبت به او مطرح کرده‌اند، یا از متفردات صاحب معالم العلماء است، که به دلیل اشتباهات فراوان نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

۴. اثبات وثاقت مروی عنه: در بسیاری از نقض‌ها، اگرچه تضعیف راوی در برخی از کتب رجال صحیح است؛ ولی با تحقیق درباره شخصیت راوی، می‌توان وثاقت او را ثابت کرد.

۵. عدم تنافی ضعف راوی با مدعای طوسی: در موارد زیادی نقل روایت، در زمان استقامت راوی است؛ یا در عرض راوی، از فرد ثقه‌ای نیز نقل کرده‌اند؛ یا نقل از شخص

غیر امامی در مسائل کلامی و فضائل اهل بیت علیهم السلام است که بسیار بعید است این سه راوی، خود را مقید کرده باشند که حتی در این گونه مسائل - که ثبوت آن از طرق عامه بسیار ارزشمند است - از آنها نقل حدیث نکنند؛ یا صرفاً نام بردن از یک راوی بوده است، بدون اینکه روایتی از او نقل کنند؛ و یا اینکه نقل از غیر ثقه در غیر تعلیم فقه بوده است که منافاتی با مدعای طوسی در مورد راویان سه گانه ندارد.

بازخوانی نقض‌های اختصاصی ابن ابی عمیر

ابن ابی عمیر مجموعاً در ۳۰ مورد از ضعف نقل نموده است که ذیلاً بررسی می‌شود:

۱. ابراهیم بن عمر یمانی: نقل ابن ابی عمیر از او در کافی^۱ آمده است و از طرفی ابن غضائری تعبیر «ضعیف جداً» را نسبت به او مطرح می‌کند.^۲ اما نقض یادشده نادرست است؛ زیرا اولاً، نقل ابن ابی عمیر از او ثابت نیست؛ زیرا سند کافی، سندی انحصاری است و مشابهی ندارد؛ در حالی که ابن ابی عمیر کتاب ابراهیم بن عمر را با واسطه حماد بن عیسی روایت کرده است^۳؛ علاوه بر اینکه نقل ابراهیم بن عمر از عمرو بن شمر، غریب است و مورد دیگری ندارد. بررسی‌ها نشان از این دارد که در این گونه موارد اشتباهی - یا در استنساخ و یا در نسخه اولیه - وجود دارد و واسطه سقط شده است. ثانیاً، تضعیف ابراهیم بن عمر از متفردات ابن غضائری است که حجیت ندارد. علاوه بر اینکه نجاشی او را توثیق، و علامه نیز روایتش را قبول کرده است.^۴

۲. (ابوسلمه) ابو خدیجه: در تهذیب، استبصار، علل الشرایع و محاسن^۵، نقل ابن ابی عمیر از او آمده، و از طرفی شیخ در فهرست و استبصار^۶ او را تضعیف کرده است. پاسخ

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۱۶۸.
۲. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۳۷.
۳. نجاشی، رجال، ص ۲۰.
۴. همان؛ حلی، خلاصة الأقوال، ص ۶.
۵. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۶۰؛ همو، الاستبصار، ج ۱، ص ۴۶۱؛ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۰۷؛ برقی، المحاسن، ص ۴۴۸.
۶. طوسی، الفهرست، ص ۲۲۶؛ همو، الاستبصار، ج ۲، ص ۳۶.

این نقض آن است که طبق تحقیق آقای خویی^۱، منشاء تضعیف ابو خدیجه توسط طوسی، وقوع یک اشتباه است. در رجال دو نفر با عنوان سالم وجود دارد؛ یکی سالم بن ابی سلمه و دیگری سالم بن مکرم ابوسلمه، که کنیه ابی خدیجه مربوط به سالم بن مکرم -جمال حضرت صادق علیه السلام، که حضرت او را امر به تغییر کنیه به ابوسلمه^۲ نمود- است، در حالی که سالم بن ابی سلمه، همان سالم بن ابی سلمه کندی سجستانی است که توثیق نداشته، و حتی برخی او را تضعیف کرده اند.^۳ بنابراین می شود گفت شیخ، سالم بن مکرم را تضعیف نکرده است؛ بلکه سالم بن ابی سلمه سجستانی را تضعیف کرده، و در تطبیقش اشتباه کرده است. از طرف دیگر -همان طور که آقای خویی^۴ نیز گفته است- می توان قائل به توثیق ابو خدیجه شد؛ زیرا نجاشی سالم بن مکرم را «ثقة ثقة»، و کشی^۵ او را صالح دانسته است.

۳. ابوهارون مکفوف: در امالی صدوق^۶ نقل این ابی عمیر از او آمده است، در حالی که امام صادق علیه السلام درباره او فرموده است: «كَذَّبَ عَلَيَّ؛ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ»^۷. پاسخ آنکه روایت دال بر تضعیف ابوهارون، ضعیف است و روایات مادحه^۸ در مورد وی وجود دارد که می تواند وثاقتش را تأیید کند.

۴. ابوالبختری (وهب بن وهب): در تهذیب^۹، نقل ابن ابی عمیر از ابوالبختری ذکر شده است؛ ولی تضعیفات فراوانی نیز در کتب مختلف، نسبت به او آمده است.^{۱۰} پاسخ این نقض، عدم ثبوت چنین نقلی است؛ زیرا تنها سندی که در آن ابن ابی عمیر از ابوالبختری نقل کرده، این سند در تهذیب است: «عنه عن محمد بن خالد البرقي عن ابن أبي عمير عن

۱. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۲.

۲. کشی، رجال، ص ۳۵۲.

۳. نجاشی، رجال، ص ۱۹۰، رقم ۵۰۹؛ ابن غضائری، الرجال، ص ۶۵۱.

۴. خویی، معجم رجال الحديث، ج ۹، صص ۲۷ و ۲۸.

۵. نجاشی، رجال، ص ۱۸۸؛ کشی، رجال الکشی، ص ۳۵۳.

۶. صدوق، الأمالی، ص ۵۷۹.

۷. کشی، رجال، ص ۲۲۲.

۸. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۸۰؛ راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۹۵؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۰۴.

۹. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۵۰.

۱۰. نجاشی، رجال، ص ۴۳۰؛ طوسی، الفهرست، ص ۴۸۷؛ همو، تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۷۷؛ همان،

ج ۱، ص ۳۲؛ کشی، رجال ج ۱، ص ۳۰۹.

أبي البختری عن أبي عبدالله عليه السلام عن أبيه عن علي عليه السلام، و به این نکته که محمد بن خالد برقی نقل‌های بدون واسطه فراوانی از ابوالبختری و ابن ابی عمیر دارد، و هیچ‌گاه با واسطه نقل نکرده است، ممکن است کثرت نقل از هر دو نفر، باعث اشتباه نویسنده شده باشد، و به دنبال محمد بن خالد برقی به اشتباه عن ابن ابی عمیر را هم ذکر نموده است.

۵. اسحاق بن جریر: کتاب اسحاق بن جریر توسط ابن ابی عمیر نقل شده است^۱ و نقل‌های دیگری نیز از او وجود دارد^۲ و در رجال شیخ، واقفی معرفی شده^۳؛ اما این نقل در حال استقامت بوده است.

۶. اسحاق بن عبدالعزیز: ابن ابی عمیر از او نقل روایت دارد^۴ و از طرفی توسط ابن غضائری تضعیف شده است.^۵ پاسخ این نقض، عدم حجیت تضعیفات ابن غضائری است.

۷. اسماعیل بن عمار: نقل ابن ابی عمیر از او در کافی آمده است^۶؛ اما در معالم العلماء، فطحی دانسته شده است.^۷ در پاسخ به این نقض، گفته می‌شود: اولاً، تضعیف‌هایی که معالم العلماء متفرد به آن است، اعتبار ندارد.^۸ ثانیاً، نقل ابن ابی عمیر از او ثابت نیست. توضیح اینکه سند محل بحث در این ادعا، به این صورت است: «ابن ابی عمیر عن اسماعیل بن عمار عن اسحاق بن عمار» که غرابت دارد، و به احتمال زیاد یا مقلوب است و در اصل به این صورت بوده است: «ابن ابی عمیر عن اسحاق بن عمار عن اسماعیل بن عمار»، و یا تصحیف است که در اصل به این صورت بوده است: «ابن ابی عمیر و اسماعیل

پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فقهی

۱. نجاشی، رجال، ص ۷۱.
۲. مفید، جوابات أهل الموصل، ص ۳۵؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۶۲.
۳. طوسی، رجال، ص ۳۳۲.
۴. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۷۵۷؛ همان، ج ۱۲، ص ۳۴۱.
۵. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۳۷.
۶. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۶.
۷. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۰.
۸. منشأ اشتباه ابن شهر آشوب در این مورد، آن است که ایشان این مطلب را از روی فهرست شیخ نوشته - که نگارش از روی فهرست شیخ در این کتاب با مراجعه به معالم العلماء روشن می‌شود - و شیخ در مورد اسحاق بن عمار گفته: «له أصل و كان فطحياً إلا أنه ثقة»؛ ولی ابن شهر آشوب این مطلب را به اشتباه، درباره برادرش اسماعیل بن عمار یادداشت کرده است.

بن عمار عن اسحاق بن عمار^۱، و با وجود این دو احتمال، نقل ثابت نخواهد بود.^۱

۸. امیه بن علی: سید بن طاووس، نقل ابن ابی عمیر از امیه را روایت کرده است^۲؛ اما نجاشی و ابن غضائری^۳ او را تضعیف کرده‌اند. پاسخ این است که نقل ابن ابی عمیر از او ثابت نیست؛ زیرا سند مورد نظر به این صورت است: «احمد بن هلال عن ابن ابی عمیر عن امیه بن علی»، و این سند به چند دلیل، غریب و غیر قابل قبول است:

الف. امیه بن علی هم طبقه مشایخ ابن ابی عمیر نیست؛ بلکه هم طبقه او است؛ زیرا راوی از امیه بن علی معمولاً احمد بن هلال (م ۲۶۷ق) است که ۴۵ سال بعد از ابن ابی عمیر (م ۲۱۷ق) وفات کرده است.

ب. روایت ابن ابی عمیر از امیه تنها در دو جا ذکر شده، و بعید نیست امیه عطف بر ابن ابی عمیر باشد.

ج. کتاب امیه را خود احمد بن هلال نقل می‌کند^۴، و راوی تمامی روایاتی که از امیه موجود است - به جز یک مورد^۵ - احمد بن هلال است که همه را بی واسطه نقل می‌کند.

۱. به نظر می‌رسد که احتمال قلب، به سه وجه ظهور دارد: اول، ابن ابی عمیر هیچ‌گاه از اسماعیل روایت ندارد؛ بلکه در یک مورد اسحاق از اسماعیل روایت می‌کند (نعمانی، الغیبه، ص ۳۲۴). دوم، اسماعیل برادر بزرگ‌تر اسحاق است و اقتضای سن‌شان این است که اسحاق از اسماعیل روایت کند. سوم، ابن ابی عمیر در تمامی موارد (کافی ۶ مورد، و در تهذیب ۴ مورد) بی‌واسطه از اسحاق روایت می‌کند و وجود واسطه، تنها در این مورد غریب به نظر می‌رسد. احتمال قلب، اقوی از احتمال تصحیف و عطف است؛ زیرا اگر به صورت عطف بوده باشد، باز هم استبعاد اول و دوم باقی می‌ماند؛ البته نکته‌ای که حتی در صورت قلب نیز مبهم باقی می‌ماند این است که روایت اسحاق بن عمار از اسماعیل نیز فقط یک‌بار اتفاق افتاده و در غیر این مورد نقلی ندارد، و آن یک مورد در شبه روایتی است که در غیبت نعمانی آمده است، که اسحاق بن عمار نقل می‌کند که برادرم دین خود را به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت و حضرت مطالبی فرمودند (نعمانی، الغیبه، ص ۳۲۴). در این سند و در کلام اسحاق، چیزی که از آن معلوم شود اسحاق نیز نزد امام حضور داشته، نیامده است و این‌طور استشمام می‌شود که اسحاق، مطلب را از برادر شنیده است و از او نقل می‌کند.
۲. ابن طاووس، محاسبة النفس، صص ۳۰ و ۳۱؛ همو، فلاح السائل، ص ۲۲۱.
۳. نجاشی، رجال، ص ۱۰۵؛ ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۳۸.
۴. نجاشی، رجال، ص ۸۳، رقم ۱۹۹.
۵. همان، ص ۳۲۶.
۶. همان، ص ۱۰۵.
۷. این یک مورد در رجال کشی (ص ۳۳۱) آمده است، که راوی از امیه، صالح بن سندی می‌باشد.

با توجه به این قرینه‌ها، به نظر می‌رسد که باید به جای عن، واو باشد، و سند به این صورت بوده است: «احمد بن هلال عن ابن ابی عمیر و امیة بن علی».

۹. بکر بن جناح: کتاب بکر توسط ابن ابی عمیر نقل شده است^۱ و با وجود توثیق نجاشی^۲، در رجال کشی^۳ واقفی دانسته شده است. جواب به نقض این است که نقل از او در حال استقامت بوده است.

۱۰. حسن بن راشد مولی منصور: نقل ابن ابی عمیر از حسن بن راشد^۴ در کافی^۵ آمده است؛ اما از طرف ابن غضائری^۶ تضعیف شده است. پاسخ این نقض، عدم حجیت تضعیف‌های ابن غضائری است.

۱۱. خالد بن طهمان ابوالعلاء خفاف: نقل ابن ابی عمیر از او در مشیخة فقیه^۷ آمده، اما در رجال نجاشی^۸ عامی دانسته شده است، و دلیل قطعی بر تشیع او وجود ندارد. حتی تعبیر «من عتق الشیعة»^۹ و «شیعی»^{۱۰} در خصوص او، دلالتی بر این مطلب ندارد؛ چون در اصطلاح عامه، تعبیر شیعه در مقابل سنی نیست؛ همچنین نقل روایات فضائل مثل روایت کشی^{۱۱} که ظاهر در غلو است، و صحیحہ بصائر الدرجات^{۱۲} که متضمن امر حضرت رسول ﷺ به تولی امیرالمؤمنین ﷺ و اوصیاء بعد از او است، و روایت ابن شاذان^{۱۳} در

۱. نجاشی، رجال، ص ۱۰۸.

۲. همان.

۳. کشی، رجال کشی، ص ۴۶۷.

۴. البته عنوان حسن بن راشد بین چند نفر مشترک است؛ ولی به حسب طبقه، ابن راشد^۴ که ابن ابی عمیر از او نقل می‌کند، همان است که در موردش مولی بنی‌العباس (برقی، رجال البرقی، ص ۲۶) و مولی المنصور (ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۴۹) گفته‌اند، و ابن ابی عمیر از او زیاد حدیث نقل کرده است.

۵. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۲۸۵؛ همان، ج ۷، صص ۵۰۸ و ۵۸۸.

۶. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۴۹.

۷. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۰۵.

۸. نجاشی، رجال، ص ۱۵۱.

۹. رازی، الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۳۳۷.

۱۰. خزرجی، خلاصة تذهیب تذهیب الکمال، ج ۱، ص ۱۰۱.

۱۱. کشی، رجال کشی، ص ۲۱۱.

۱۲. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۱.

۱۳. ابن شاذان، مائة منقبة، ص ۱۶۸.

توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام، و روایت امالی طوسی با تعبیر «بِحُبِّنا تُغْفَرُ لَكُمْ الذُّنُوبُ»^۱، و روایت شواهد التنزیل^۲ از ابن عباس در توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام، و روایت اربعین حدیثاً منتجب الدین^۳ در توصیف حضرت امیر علیه السلام که «أَمَّا تَرْضَيْنَ أَنْ زَوْجَتُكَ أَقْدَمَ أُمَّتِي سِلْمًا وَ أَحْكَمَهُمْ عِلْمًا؟»، و روایات طبر المشوی^۴ و حدیث فدک^۵ - نیز دال بر شیعه بودن او نیست؛ زیرا نقل چنین روایاتی در بین کتب عامه نیز وجود دارد؛ مثل نقل اعتراف عایشه به وصایت حضرت در مجمع الزوائد^۶ و معرفی حضرت امیر علیه السلام به عنوان وصی پیامبر صلی الله علیه و آله^۷.

جواب به نقض این است که اولاً، نقل ابن ابی عمیر از خالد بن طهمان ثابت نیست؛ زیرا در فرض پذیرش اتحاد خالد ابی العلاء خفاف و خالد بن طهمان خفاف - که ظاهر هم همین است؛ زیرا در کتب متعددی از عامه^۸ به این نکته تصریح شده است و در مصادر ترجمه نیز مکرراً اشاره شده است که کنیه خالد بن طهمان ابی العلاء و لقبش خفاف بوده است^۹ - باید گفت نقل ابن ابی عمیر از خالد بن طهمان منحصر به نقل صدوق در مشیخه فقیه است (با عنوان خالد بن ابی العلاء خفاف) و بحث تحریف در اصل سند قوت دارد؛ زیرا احتمال دارد اصل در سند، عنوان حسین بن ابی العلاء خفاف بوده ولی حسین، به نکته شهرت ابی العلاء خفاف خالد بن طهمان، به خالد تصحیف شده باشد و بعد نیز در نسخ موجود از کافی^{۱۰} عنوان محرف خالد بن ابی العلاء خفاف - موجود در نقل وسائل^{۱۱} از

۱. طوسی، الأمالی، النص، ص ۴۵۳.

۲. حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳. رازی، الأربعون حدیثاً، ص ۵۳.

۴. ابن مردویه، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۴۱، ح ۱۷۲.

۵. بلاذری، فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۵.

۶. هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۴۰؛ فضل بن شاذان، الايضاح، ص ۷۶.

۷. ابن مغازلی، مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۲۷۴؛ خوارزمی، المناقب، ص ۸۵؛ ابن بطریق، العمدة، ص ۷۶؛ احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۱۵.

۸. ابن معین بغدادی، تاریخ ابن معین، ج ۲، ص ۲۷؛ ابن حبان، الثقات، ج ۶، ص ۲۵۷؛ ابن عدی، الكامل، ج ۳، ص ۱۹؛ مزنی، تهذیب الكمال، ج ۲۴، ص ۱۵۶؛ عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۴۴۵؛ طوسی، الأمالی، ص ۴۵۳.

۹. نجاشی، رجال، ص ۱۵۱، رقم ۳۹۷؛ کشی، رجال، ص ۳۶۵.

۱۰. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۳۴۰.

۱۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۶۰.

کافی - به خالد ابي العلاء خفاف تبديل شده باشد.

این تصحیف دو مؤید دارد: اول، اینکه همین روایت کافی، در دعائم الاسلام^۱ عن جعفر بن محمد دارد، و حال آنکه أبو العلاء خفاف خالد بن طهمان از اصحاب امام صادق^{علیه السلام} نیست؛ بلکه حسین بن ابي العلاء خفاف از اصحاب حضرت است. دوم، اینکه نقل ابن ابی عمیر از ابي العلاء خفاف خالد بن طهمان در هیچ موضعی غیر از این مورد وجود ندارد؛ در حالی که روایت ابن ابی عمیر از حسین بن ابي العلاء، در موارد مکرری وجود دارد.^۲ ثانیاً، اگر با تمام مباحث مطرح شده، باز هم خالد بن طهمان را عامی بدانیم و نقل ابن ابی عمیر از او را نیز ثابت بدانیم، تنها در صورتی قاعده نقض خواهد شد که اثبات شود عامی بودن خالد، برای خود ابن ابی عمیر نیز ثابت بوده باشد، و اثبات این نکته مشکل است. مخصوصاً با توجه به روایات منقول از خالد، در مضامین شیعی که ممکن است ابن ابی عمیر با توجه به این روایات، او را شیعه دانسته باشد و نقضی بر قاعده نخواهد بود.

۱۲. داود رقی*^۳: نقل ابن ابی عمیر از او در تهذیب^۴ آمده است و از طرفی نجاشی با تعبیر «ضعیف جداً و الغلاة تروي عنه» و ابن غضائری با عبارت «کان فاسد المذهب، ضعيف الرواية لا يلتفت اليه» او را تضعیف کرده‌اند.^۵ پاسخ این است که اولاً، تضعیف‌های حدسی مبتنی بر غلو حجت نیست؛ ثانیاً، نقل ابن ابی عمیر از او ثابت نیست؛ زیرا طبق نقل شیخ در فهرست، ابن ابی عمیر اصل داود رقی را به واسطه حسن بن محبوب نقل کرده^۶ و چون نقل بی واسطه ابن ابی عمیر از داود رقی منحصر به روایتی در تهذیب^۷ است، احتمال

۱. قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۶۱.

۲. صفار، بصائر الدرجات، ص ۴۸۵، ح ۵؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۱؛ همان، ص ۲۶۸، ح ۲؛ ابن بابویه، الإمامة والتبصرة، ص ۱۰۱، ح ۹۰؛ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱۷؛ طبری، دلائل الإمامة، ص ۴۳۷؛ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۶۸، ح ۲۲۰؛ طوسی، الغيبة، ص ۱۶۳؛ همو، فهرست، ص ۱۴۰، رقم ۲۰۴ - فی ترجمة الحسين بن أبي العلاء -؛ له كتاب يعد في الاصول، أخبرنا به... عن محمد بن أبي عمير و صفوان عن الحسين بن أبي العلاء.

۳. مقرر: عناوینی که با علامت * مشخص شده‌اند، توسط آقای سید محمد جواد شبیری پاسخ داده شده است.

۴. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۲۱۰.

۵. نجاشی، رجال، ص ۱۵۶؛ ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۵۸.

۶. طوسی، فهرست، ص ۱۸۳.

۷. همو، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۲۱۰.

تحریف در این سند قوی است. بهترین وجه وقوع تحریف در این سند، تبدیل داود بن فرقد به داود رقی است؛ زیرا همین سند در روایتی دیگر در تهذیب^۱ وجود دارد. ثالثاً، با وجود تضعیف نجاشی نسبت به داود رقی، با توجه به برخی قرائن می‌توان وثاقت او را ثابت کرد؛ از جمله: توثیق داود رقی توسط شیخ^۲، ذکر داود رقی در باب اول رجال علامه^۳، وجود روایاتی -از جمله برخی روایات صحیح^۴- در مدح او^۵ که حضرت او را نزد خود، به «منزلة المقداد من رسول الله ﷺ» دانسته است.^۶

۱۳. زکریا المؤمن*: نقل ابن ابی عمیر از او در تهذیب^۷ آمده است؛ البته بنا بر اینکه مراد از محمد البزاز، ابن ابی عمیر باشد.^۸ از طرفی تعبیر «حُکمی عنه ما يدل علی أنه کان واقفاً و کان مختلط الأمر فی حدیثه»^۹ نسبت به او آمده است. اما اولاً، چنین نقلی ثابت نیست؛ زیرا اساس چنین نقضی مبتنی بر این است که در سند «موسی بن القاسم عن محمد البزاز عن زکریا المؤمن»^{۱۰} مراد از محمد البزاز، ابن ابی عمیر باشد؛ در حالی که -همان طور که در رساله اسناد موسی بن قاسم^{۱۱} آمده است- این روشن نیست.^{۱۲} حتی بر فرض که مراد از

۱. همان، ج ۱، ص ۳۵۶.

۲. طوسی، رجال، ص ۳۳۶.

۳. حلی، خلاصة الأقوال، ص ۶۷.

۴. مفید، الإختصاص، ص ۲۱۶.

۵. کشی، رجال کشی، صص ۷۵۰ و ۴۰۲.

۶. صدوق، من لا حضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۹۵.

۷. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۳۳.

۸. در سند «موسی بن القاسم عن محمد البزاز عن زکریا المؤمن» در تطبیق محمد البزاز احتمالات مختلفی وجود دارد. احتمال اول: مراد محمد بن ابی عمیر باشد که معروف و متحد با محمد بن زیاد بن عیسی که معروف به بزاز یا بیاع سابری است، و موسی بن قاسم از او روایات زیادی نقل کرده است. احتمال دوم: مراد از محمد بزاز در واقع محمد بن عمر بن یزید بیاع سابری باشد که موسی بن قاسم در مواضعی از او نقل کرده است.

۹. نجاشی، رجال، ص ۱۷۲.

۱۰. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۳۳.

۱۱. مقرر: این رساله نوشته آقای سید محمد جواد شبیری است که هنوز به چاپ نرسیده است.

۱۲. دو نمونه دیگر از موارد تعلیق بر موسی بن قاسم جدای از سند مورد بحث -که موسی بن قاسم از محمد بزاز نقل کرده- ذکر شده که سند یکی به صورت «موسی بن القاسم عن محمد عن زکریا المؤمن» و سند دیگری به این صورت «روی موسی بن القاسم عن محمد بن ابی بکر عن زکریا» است. و اشاره شد که اتحاد محمد در سند دوم با محمد بزاز و محمد بن ابی بکر، بعید نیست؛ (برجودی، ترتیب أسانید التهذیب،

محمد بزاز، ابن ابی عمیر باشد، در سند، احتمال صحیح دیگری مطرح می‌شود که نقض را پاسخ می‌دهد؛ و آن این است که زکریا المؤمن در این سند، عطف بر محمد بزاز باشد که در این صورت دیگر ابن ابی عمیر راوی از زکریا نخواهد بود.^۱ ثانیاً، نکته مهمی که در خصوص زکریا المؤمن وجود دارد، این است که ضعف او نه به لحاظ مذهب -واقفی بودن-، و نه به لحاظ حدیثی -مختلط الامر بودن- ثابت نیست^۲ و همان طور که بیان شد، حتی اگر واقفی هم باشد، نقلیات اصحاب از این طایفه مربوط به قبل از انحراف او در حال استقامت است. ۱۴. زیاد بن مروان قندی: نقل ابن ابی عمیر از او در کافی، تهذیب و استبصار^۳ آمده است. از طرفی واقفی و از پایه‌گذاران وقف دانسته شده است.^۴ پاسخ این است که این نقل در حال استقامت او بوده است.

۱۵. سجاده (حسن بن علی بن ابی عثمان): نقل ابن ابی عمیر از حسن بن علی بن ابی عثمان، ملقب به سجاده، در محاسن^۵ آمده است، و از طرفی در کتب رجالی تضعیف شده است.^۶ جواب این نقض آن است که اولاً، روشن نیست مقصود از سجاده در سند محاسن حسن بن علی بن ابی عثمان باشد، و مورد مشابهی هم وجود ندارد که قرینه بر این مطلب باشد. قابل توجه آنکه اساساً سجاده لقب یک شخص معین نیست؛ بلکه مانند علامه، یک لقب عام است و اشخاص متعددی ملقب به این لقب هستند. بنابراین اینکه اردبیلی در جامع الرواة -که ناظر به کتب اربعه است^۷ و راویان این کتب را جمع آوری کرده- فقط حسن بن

ص ۴۴۶، حاشیه ۷) و مراد از این عناوین سه گانه روشن نیست.

۱. تفصیل این احتمال در رساله اسناد موسی بن قاسم آمده است.

۲. با دقت در کلام نجاشی روشن می‌شود که ایشان تنها این دو وجه را حکایت کرده است؛ ولی معلوم نیست که آن را قبول داشته باشد.

۳. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۳۲۸؛ همان، ج ۵، ص ۴۳۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۴، ص ۶۳؛ همان، ج ۷، ص ۳۱۲؛ همو، الاستبصار، ج ۳، ص ۱۹۳.

۴. نجاشی، رجال، ص ۱۷۱؛ طوسی، رجال، ص ۳۳۷؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۲؛ کشی، رجال، ص ۴۶۶؛ طوسی، الغیبة، النص، ص ۶۳.

۵. برقی، المحاسن، ص ۴۷۱.

۶. نجاشی، رجال، ص ۶۱؛ ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۵۲؛ طوسی، رجال، ص ۳۷۵؛ کشی، رجال، ص ۵۷۱.

۷. اردبیلی، جامع الرواة، ج ۱، ص ۴.

علی بن ابی عثمان را با این لقب ذکر کرده است، دلالتی بر این ندارد که در هر سندی - حتی در غیر کتب اربعه - نام سجاده بر حسن بن علی بن ابی عثمان تطبیق شود. حتی مواردی وجود دارد که مراد از سجاده کسی غیر از ابی عثمان است. مورد اول در طب الائمه، و مورد دوم در دلائل الامامة^۱ است، که عنوان سجاده در این دو روایت با سجاده در محاسن قابل تطبیق نیست؛ زیرا در سند طب الائمه، سجاده از ابی الخیر رازی نقل می‌کند که به قرینه روایت احمد بن محمد بن خالد از او، رازی با ابن ابی عمیر هم طبقه است. و در سند دلائل الامامة سجاده از حسن بن علی و شاء نقل کرده که او نیز در طبقه ابن ابی عمیر قرار دارد. بنابراین ابن ابی عمیر در طبقه مروی عنه سجاده قرار خواهد گرفت و نه راوی از او.

ثانیاً، قرائن نشان می‌دهد سجاده موجود در محاسن، غیر از حسن بن علی بن ابی عثمان است: یکی اینکه هیچ‌گاه ابن ابی عمیر راوی حسن بن علی بن ابی عثمان نیست، و همچنین هیچ‌گاه محمد بن عمر بن ولید بصری مروی عنه او نیست؛ یعنی راوی و مروی عنه سجاده مذکور در محاسن، با راوی و مروی عنه حسن بن علی بن ابی عثمان مطابقت ندارد. دیگر اینکه طبقه سجاده مذکور در محاسن، مقدم بر طبقه حسن بن علی بن ابی عثمان است؛ زیرا از یک سو احمد بن ابی عبدالله برقی که حدوداً تا سال ۲۸۰ ق^۲ و نزدیک به ۶۰ سال بعد از ابن ابی عمیر زنده بوده^۳، کتاب حسن بن علی بن ابی عثمان را نقل کرده است.^۴ بنابراین حسن بن علی بن ابی عثمان هم طبقه، و یا یک طبقه مؤخر از ابن ابی عمیر است. از سوی دیگر، در سند مذکور در محاسن، ابن ابی عمیر حدیثی را از سجاده نقل کرده است؛ یعنی سجاده یک طبقه مقدم بر ابن ابی عمیر است. بنابراین طبقه حسن بن علی بن ابی عثمان متفاوت با سجاده‌ای است که شیخ ابن ابی عمیر است. مؤید این مطلب آن است که کسی مثل محمد بن حسین ابی الخطاب که تا سال ۲۶۲ ق، یعنی ۴۵ سال بعد از

۱. همان، ص ۲۰۸.

۲. یسران بسطام، طب الائمه^{علیهم‌السلام}، ص ۱۴۱؛ طبری، دلائل الامامة، ص ۲۱۸.

۳. نجاشی، رجال، ص ۷۶.

۴. همان، ص ۳۲۶.

۵. طوسی، الفهرست، ص ۱۲۴.

این ابی عمیر زنده بوده است^۱، از حسن بن علی بن ابی عثمان نقل حدیث می‌کند^۲؛ که نشان دهنده این است که حسن بن علی بن ابی عثمان، هم طبقه، و یا یک طبقه مؤخر از ابن ابی عمیر است. بنابراین از لحاظ طبقه، سجاده مذکور در سند محاسن مقدم بر حسن بن علی بن ابی عثمان است. با توجه به این مباحث حداقل نمی‌توان نقل ابن ابی عمیر از حسن بن علی بن ابی عثمان را ثابت دانست؛ و لذا نقض وارد نیست.

۱۶. سعد بن طریف: نقل ابن ابی عمیر از او در کافی^۳ آمده است؛ اما از سوی دیگر تعبیر «ضعیف» توسط ابن غضائری و تعبیر «یعرف و ینکر» توسط نجاشی نسبت به او مطرح شده، و کشی نیز او را ناووسی دانسته است.^۴ اما اولاً، به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از این تضعیف‌ها برای ضعیف شمردن سعید بن طریف کافی نباشد؛ زیرا تضعیف‌های ابن غضائری حجیت ندارد و تعبیر نجاشی نیز دال بر تضعیف نیست؛ زیرا معنای یعرف و ینکر این است که برخی از روایات او مورد قبول واقع نشده است، و ربطی به تضعیف خود شخص نداشته است، و منافاتی با وثاقت شخص ندارد و تنها بر بدسلیقگی در نقل روایت دلالت دارد.^۵ جدای از اینکه شیخ، او را صحیح الحدیث^۶ دانسته است. علاوه بر اینکه ممکن است به جهت روایات زیاد سعد بن طریف در ابواب مختلف کتب اربعه، اعتماد اصحاب را به او - بدون در نظر گرفتن قرائن خارجی - کشف، و وی را توثیق نمود. ثانیاً،^{۷**} با توجه به طبقه سعد بن طریف، - راوی از اصبع بن نباته از خواص یاران امیرالمؤمنین علیه السلام - که شاگردان^۸ او جزء اساتید ابن ابی عمیر هستند، و اینکه در تمامی نقل‌ها، ابن ابی عمیر با

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. نجاشی، رجال، ص ۳۳۴.
۲. صدوق، ثواب الأعمال، ص ۸۶.
۳. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۱۶۴.
۴. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۶۴؛ نجاشی، رجال، ص ۱۷۸؛ کشی، رجال الکشی، ص ۲۱۵.
۵. زنجانی، کتاب نکاح، ج ۳، ص ۹۰۴.
۶. طوسی، رجال، ج ۱، ص ۱۱۵.
۷. مقرر: جواب‌هایی که با علامت ** مشخص شده است، بر اساس مبانی آیت‌الله العظمی شیبیری زنجانی علیه السلام اضافه شده است.
۸. راویانی مثل مفضل بن صالح، سیف بن عمیره، حسین بن علوان، ابراهیم بن عبد الحمید اسدی و هشام بن سالم.

واسطه از سعد نقل می‌کند، به طوری که حتی در نقل مورد بحث^۱، در نسخ مختلف^۲ سیف بن عمیره به عنوان واسطه ذکر شده است، روشن می‌شود که در این روایت، واسطه سقط شده است و نقل ابن ابی عمیر از سعد بن طریف منتفی است.

۱۷. سیف بن عمیره: نقل ابن ابی عمیر از او در کافی، تهذیب، محاسن و معانی الاخبار آمده است^۳؛ اما از سوی دیگر با وجود توثیق شیخ، در معالم العلماء واقفی دانسته شده است.^۴ اما اولاً، نقل از او در حال استقامت بوده است، و ثانیاً، تضعیف‌های متفرد معالم العلماء اعتبار ندارد. بنابراین این نقض صحیح نیست.

۱۸. صباح مزنی: نقل ابن ابی عمیر از او در علل الشرایع آمده است^۵؛ این در حالی است که ابن غضائری، علامه، ابن داود و سعد بن عبدالله، او را زیدی دانسته‌اند.^۶ در پاسخ به این نقض باید گفت که اولاً، تضعیف‌های ابن غضائری حجت نیست. ثانیاً، علاوه بر حجت نبودن تضعیف به فسق او، به نظر می‌رسد تضعیف اعتقادی او نیز صحیح نباشد؛ زیرا - با وجود ادعای زیدی بودن او توسط برخی رجالیان - شیخ و برقی^۷ اشاره‌ای به این نکته نکرده‌اند، و حتی نجاشی بدون اشاره به مذهب، او را توثیق می‌کند.^۸ این در حالی است که از مقدمه جلد دوم رجال نجاشی^۹ برمی‌آید که راویانی را که قدح و تضعیف نکرده است، همگی امامی صحیح المذهب محسوب می‌شوند. لذا یا صباح اصلاً زیدی نبوده، یا زود از این

۱. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۶۴.
۲. کلینی، کافی (ط - دارالحدیث)، ج ۵، ص ۴۳۱.
۳. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۸۶؛ همان، ج ۲، ص ۴۷۵؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۴۵۴؛ همان، ج ۴، صص ۱۲۳ و ۱۳۲ و...؛ برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۶۲۴؛ صدوق، معانی الأخبار، صص ۱۹۵ و ۳۹۴.
۴. طوسی، الفهرست، ص ۷۸؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ج ۱، ص ۵۶.
۵. البته در نسخه چاپ شده توسط انتشارت داوری قم، صباح السدی آمده است (صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۱۲) که منظور همان صباح مزنی است، و شاهد این مطلب این است که این روایت با دو سند در علل ذکر شده، و سند دوم در این بخش با سند اول یکسان است و در آن صباح مزنی آمده است.
۶. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۷۰؛ حلی، خلاصة الأقوال، ص ۲۳۰؛ ابن داود، رجال ابن داود، ص ۴۶۲؛ اشعری، المقالات و الفرق، ص ۷۱.
۷. طوسی، الفهرست، ص ۲۴۷؛ برقی، الرجال، ص ۳۷.
۸. نجاشی، رجال، ص ۲۰۱.
۹. همان، ص ۲۱۱.

انحراف برگشته است. شاهی را که می‌توان بر زیدی بودن صباح اقامه کرد، نقل روایات متعدد از امام صادق علیه السلام است^۱، که با اعتقادات زیدی سازگاری ندارد. ثالثاً، سندی که در آن ابن ابی عمیر از صباح المزنی نقل می‌کند، به این صورت است: «محمد بن عیسی بن عبید عن محمد بن ابی عمیر عن الصباح المزنی، و سدید الصیرفی، و محمد بن النعمان مؤمن الطاق، و عمر بن اذینه»^۲، که روشن است ابن ابی عمیر تنها از صباح نقل نمی‌کند؛ بلکه در عرض او، از افراد ثقه نیز نقل شده است؛ بنابراین این نقل، نقض فرمایش شیخ نیست.

۱۹. عامر بن جذاعه*^۳: نقل ابن ابی عمیر از او در کامل الزیارات آمده است.^۴ از طرفی روایات ذم او توسط کشی نقل شده است.^۵ پاسخ این نقض آن است که علاوه بر اینکه روایات دال بر مذمت عامر سنداً ضعیف هستند، قرائنی وجود دارد که می‌تواند وثاقت عامر بن جذاعه را ثابت کند. این قرائن عبارت‌اند از وجود روایات مادحه‌ای در شأن او^۶، صاحب کتاب بودن او^۷، و وجود روایتی دال بر اینکه وی از خواص شیعیان بوده و معصوم بر او ترحم نموده است.^۸

۲۰. عبدالله محض: نقل ابن ابی عمیر از او در امالی صدوق و امالی شیخ آمده است^۹؛ این در حالی است که او پدر نفس زکیه است و در زمان ادعای مهدویت و خروج فرزندش، مردم را به سوی او دعوت کرده و به حضرت صادق علیه السلام نیز اهانت و جسارت کرده است.^{۱۰} پاسخ این نقض آن است که توجه به طبقه عبدالله (مقتول در ۱۴۵ق)^{۱۱} و ابن ابی عمیر

۱. صدوق، الأمالی، ص ۱۳۷؛ همو، الخصال، ج ۲، ص ۶۰۱؛ همو، علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۱۲؛ صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۹.
۲. صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۱۲.
۳. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۱۲.
۴. کشی، رجال الکشی، ج ۱، صص ۳۲۲ و ۴۰۷.
۵. همان، ص ۱۰.
۶. نجاشی، رجال، ص ۲۹۳؛ طوسی، الفهرست، ص ۳۵۰.
۷. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۳۳.
۸. صدوق، الأمالی، ص ۳۷۹؛ طوسی، الأمالی، ص ۴۲۴.
۹. طبری، دلائل الامامة، ص ۳۰۰.
۱۰. ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۷۱؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۹۱.

(م ۲۱۷ق) ۱ و ۷۲ سال فاصله بین این دو، نقل مستقیم از او را دور از انتظار می سازد.

۲۱. علی بن ابی حمزة بطائی: نقل ابن ابی عمیر از او در فهرست شیخ، رجال نجاشی، مشیخه فقیه و اسناد فراوان دیگر آمده است.^۲ اما تعابیری مانند «کذاب ملعون»، «کذاب متهم»، و «من عمد الواقفة»^۳، نسبت به او مطرح است. در پاسخ باید گفت: اولاً، همان طور که صاحب معالم^۴ اصل احتمالش را مطرح کرده است، مراد از عبارت ابن فضال که می گوید: «ابن ابی حمزة کذاب ملعون قد رویت عنه أحادیث کثیرة و کتبت تفسیر القرآن کله»، حسن بن علی بن ابی حمزه است و منشاء این اشتباه نیز متعارف نبودن نام بردن از شخص، با نام جدش است. لذا همان طور که مقصود از ابن فضال، نوه فضل یعنی حسن بن علی بن فضال است و نه فرزند او، در مورد ابن ابی حمزه نیز با توجه به سال زندگی ابن فضال و علی بن ابی حمزه^۵ آن کسی که ابن فضال او را کذاب و ملعون معرفی کرده، حسن بن علی بن ابی حمزه است، نه علی بن ابی حمزه. ثانیاً، علی بن ابی حمزه و امثال او به دلیل مقام وکالت و مورد اعتماد بودن از طرف حضرت موسی بن جعفر^۶ ثقه و عادل بوده اند؛ لذا اگر این سه راوی، زمان عدالت او را درک نکرده، و در زمان وقف، از علی بن ابی حمزه اخذ حدیث کرده بودند، اشکال وارد بود؛ اما آنها زمان امام هفتم^۷ را درک

۱. نجاشی، رجال، ص ۳۲۶.

۲. طوسی، الفهرست، ص ۲۸۳؛ نجاشی، رجال، ص ۲۵۰، رقم ۶۵۶؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۸۸؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ همان، ج ۶ ص ۴۸۶، ج ۵؛ طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۲۳.

۳. کشی، رجال کشی، صص ۴۰۳، ۴۰۴ و ۴۴۳؛ حلی، خلاصة الأقوال، ص ۲۳۱.

۴. عاملی، التحریر الطاووسی، ج ۱، ص ۳۵۴.

۵. علی بن حسن بن فضال در مورد دقتش در امر حدیث نقل کرده است که من با برادرهایم، نزد پدرم حدیث می آموختیم، اما من روایت هایی را که ذکر می کنم به واسطه برادرانم محمد و احمد ذکر می کنم؛ زیرا من در موقع سماع احادیث، هجده ساله بودم و معانی را کامل تحویل نمی گرفتم. برای همین با واسطه نقل می کنم (نجاشی، رجال، ص ۲۵۸). با توجه به این نکته و اینکه پدر او در سال ۲۲۴ ق فوت کرده است و قرائن - طبقه او، و مطالعه درباره اساتید و شاگردهایش - نشان می دهد که در زمان فوت پدر، هجده ساله بوده است و تا آن زمان از پدر جدا نشده و همراه او بوده، و ولادتش باید حدوداً در سال ۲۰۶ ق باشد. از سوی دیگر علی بن ابی حمزه در زمان حضرت رضا^۸ فوت کرده است که با توجه به شهادت حضرت رضا^۹ در سال ۲۰۳ ق، علی بن ابی حمزه حدود سال ۲۰۰ ق فوت کرده است. حال چگونه ممکن است علی بن حسن بن فضال که حدود سال ۲۰۶ ق به دنیا آمده، تفسیر قرآن را به صورت کامل پیش علی بن ابی حمزه که حدود سال ۲۰۰ ق فوت کرده، خوانده باشد؟!

کرده‌اند و اطمینان داریم که نقل آنها در زمان استقامت بوده است.

۲۲. عمرو بن جمیع: نقل ابن ابی عمیر از او در علل الشرایع و معانی الاخبار آمده است؛^۱ در حالی که در کتب رجالی شیعه و عامه تضعیف شده است.^۲ پاسخ این است که اولاً، با توجه به نقل ابن ابی عمیر از عمرو بن جمیع با واسطهٔ حارث بن بهرام^۳ این احتمال وجود دارد که در هر سه روایتی که ابن ابی عمیر از عمرو بن جمیع نقل کرده است، واسطه سقط شده باشد و آنچه این احتمال را تقویت می‌کند، نکتهٔ سؤال و جوابی است که بین فضل بن شاذان و ابن ابی عمیر در رجال کشی^۴ نقل شده است. فضل از ابن ابی عمیر می‌پرسد: چرا از عامه روایتی نشنیده‌ای؟ و او نکتهٔ عدم نقل از عامه را اختلاط بین روایات خاصه و عامه بیان می‌کند که شهادت شیخ در عده نیز مؤید همین مطلب است. نتیجه اینکه نقل مستقیم ابن ابی عمیر از عمرو بن جمیع بتری - که خلافت ابی بکر را تصحیح می‌کند - بسیار دور از انتظار است. ثانیاً، ممکن است ابن ابی عمیر مضمون شیعی روایات عمرو بن جمیع را - که اهم آنها روایتی است که دال بر اولویت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولین اسلام‌آورنده بودن ایشان است^۵ - مشاهده کرده است و گمان به تشیع او برده باشد. مؤکد این مطلب نیز وجود روایاتی^۶ - از جمله یک روایت صحیح السند^۷ - است که بر شیعه بودن او تأکید می‌کند.^۸

۱. صدوق، علل الشرائع، جلد ۱، ص ۷؛ همو، معانی الأخبار، صص ۳۰۰ و ۳۰۱.
۲. طوسی، رجال، صص ۱۴۲ و ۲۵۱؛ نجاشی، رجال، ص ۲۸۸؛ کشی، رجال کشی، ص ۳۹۰؛ بغدادی، تاریخ ابن معین، ج ۱، ص ۳۳۷؛ نسائی، الضعفاء و المترکون، ص ۲۱۹؛ ابن عدی، الکامل، ج ۵، ص ۱۱۱؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۸۷؛ رازی، الجرح و التعديل، ج ۶، ص ۲۲۴؛ ابن حبان، المجروحین، ج ۲، ص ۷۷؛ ابونعیم، الضعفاء، ص ۱۱۹.
۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۴۲؛ مفید، الأمالی، ص ۱۲.
۴. کشی، رجال، ص ۵۹۱.
۵. ابن مغزلی، مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، صص ۲۰۰ و ۲۶۲؛ رازی، الأربعون حدیثاً، ص ۵۰؛ ابن بطریق، العمدة، صص ۲۲۰، ۳۴۷ و ۳۴۸؛ همو، خصائص الوحي، ص ۱۹۷، حج ۱۴۴ و ۱۴۵؛ فرات کوفی، تفسیر، ص ۳۵۴، ح ۴۸۰؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۹۳۸؛ همان، ص ۱۸۴، ح ۸۱۸؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴۲، صص ۴۳ و ۳۱۳؛ همان، ج ۵۶، ص ۳۶؛ ابن شجری، الأمالی الشجرية، ج ۱، ص ۱۱۲.
۶. ابن مغزلی، مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۲۹۲؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۷؛ همان، ج ۳، ص ۳۶۹، ح ۶؛ صدوق، الأمالی، مجلس ۷۲، ص ۱۱؛ همو، کمال الدین، ص ۲۳۶، ح ۵۳.
۷. صدوق، معانی الأخبار، ص ۳۰۲.
۸. البته به نظر می‌رسد به این دلیل که جدای از اعتقاد به خلافت ابی بکر، امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام را ائمه

۲۳. فضل بن یونس: نقل ابن ابی عمیر از او در امالی صدوق، تهذیب و استبصار آمده است.^۱ از سوی دیگر با وجود توثیق نجاشی، در رجال شیخ واقفی دانسته شده است.^۲ پاسخ به این نقض، آن است که نقل از او در حال استقامتش بوده است.

۲۴. مالک بن انس بن ابی عامر: کتاب مالک بن انس توسط ابن ابی عمیر نقل شده است. همچنین یک روایت نیز در تعدادی از منابع روایی از او نقل کرده است^۳؛ این در حالی است که او یکی از چهار امام اهل سنت است و به پیروانش مالکی گفته می‌شود. اما این نقض وارد نیست؛ زیرا یکی از نکات مرسوم بین روات این بوده است که مسائل کلامی و بحث‌های جدلی با اهل سنت را برای اثبات فضائل اهل بیت علیهم‌السلام نقل می‌کردند و بعید است کلام عده ناظر به این باشد که راویان سه‌گانه مقید بوده‌اند که حتی در این‌گونه مسائل که باید از طرق عامه ثابت شود، از آنها نقل حدیث نکنند.

۲۵. محمد بن حجاج: نقل ابن ابی عمیر از او در نوادر آمده است^۴؛ اما در رجال شیخ تعبیر «منکر الحدیث» نسبت به وی مطرح شده است.^۵ پاسخ این است که اولاً، تعبیر منکر الحدیث به جهاتی دال بر تضعیف نیست؛ از جمله اینکه معنای منکر الحدیث این است که این شخص، احادیثی را نقل می‌کند که نزد بزرگان متعارف نیست، و ممکن است خودش هم جعل نکرده باشد، و تنها ضعف سلیقه راوی را ثابت می‌کند؛ اما دال بر عدم وثاقت او نیست. دیگر اینکه اصل این نسبت از کتب عامه گرفته شده است که ملاک منکر الحدیث بودن، در عامه و شیعه متفاوت است.

شیخ دو عنوان با نام محمد بن حجاج را پشت سر هم، در اصحاب امام صادق علیه‌السلام ترجمه

خود و حتی افضل می‌دانند (نوبختی، فرق الشیعه، صص ۸ و ۲۰ و ۵۷؛ اشعری قمی، المقالات و الفرق، صص ۱۸ و ۷۳؛ کشی، رجال، صص ۲۳۳، ۲۳۶، ۴۲۹) این روایت منافاتی با بتری بودن او ندارد؛ بلکه آن را تقویت نیز می‌کند؛ ولی بحث در شیعه دانستن ابن ابی عمیر است.

۱. صدوق، الأمالی، ص ۶۱۶؛ طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۸۲؛ همو، الاستبصار، ج ۴، ص ۹۱.

۲. نجاشی، رجال، ص ۳۰۹؛ طوسی، رجال، ص ۳۴۲.

۳. طوسی، الفهرست، ص ۴۷۰؛ صدوق، الخصال، ص ۱۶۷؛ همو، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۵؛ همو، الأمالی، ص ۱۶۹.

۴. راوندی، النوادر، ص ۱۰۴.

۵. طوسی، رجال، ص ۲۸۱.

کرده است: اول، «محمد بن الحجاج اللخمي كوفي نزل بغداد»، و در عنوان بعد، «محمد بن الحجاج المدني مات سنة إحدى و ثمانين و مائة منكر الحديث»^۱. اما با مراجعه به كتب رجال دست اول، روشن می‌شود که شیخ این مطلب را -ولو با واسطه ابن عقده- از كتب اهل سنت اخذ کرده است. از مصادر اولیه اهل سنت که ترجمه محمد بن حجاج را ذکر کرده، می‌توان كتب زیر را معرفی کرد: رجال بخاری، کتاب مجروحین ابن حبان، تاریخ بغداد، انساب سمعانی، و لسان المیزان.^۲ از مجموع این تراجم فهمیده می‌شود که اشتباهی در کلام شیخ صورت گرفته است؛ زیرا در رجال شیخ دو عنوان ذکر شده، یکی لخمی و دیگری مدنی، حال آنکه از آنچه در مصادر دست اول آمده، فهمیده می‌شود که محمد بن حجاج مدنی همان محمد بن حجاج لخمی است که کوفی، ساکن بغداد و وفاتش در سال ۱۸۱ق بوده است. مثلاً بخاری بعد از ذکر محمد بن حجاج لخمی می‌گوید: «قال ابنه حماد مات سنة إحدى و ثمانين و مئة»^۳. بنابراین به نظر می‌رسد که شیخ بدون آنکه درباره محمد بن حجاج تحقیق درخوری داشته باشد، لفظ منكر الحديث را -که قبل از ایشان تنها در رجال ابن عقده و او از عین لفظ اسماعیل بخاری گرفته است- در رجال خود آورده و حتی تاریخ وفات را هم از پرسش و از بخاری ذکر کرده است. نتیجه اینکه نمی‌توان به منكر الحديث بودن که به ظن قوی از عامه گرفته شده اعتماد کرد و آن را به عنوان نقض برای کلام شیخ در عده تلقی کرد.

ثانیاً، جدای از بحث توثیق محمد بن حجاج مدنی، اساساً نقل ابن ابی عمیر از او نیز محرز نیست؛ زیرا در رجال شیخ^۴ دو نفر به نام محمد بن حجاج نام برده شده‌اند؛ یکی محمد بن حجاج مدنی که متصف به منكر الحديث شده و دیگری محمد بن حجاج لخمی کوفی که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است که در مورد او چیزی ننوشته‌اند. در کتاب نوادر حسین بن سعید -معروف به نوادر احمد بن محمد بن عیسی- که ابن

۱. همان، صص ۲۸۰ و ۲۸۱.

۲. بخاری، التاريخ الكبير، ج ۱، ص ۶۴؛ ابن حبان، المجروحین، ج ۲، ص ۲۹۵؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۷۹؛ سمعانی، الأنساب، ج ۱۱، ص ۲۱۴؛ عسقلانی، لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۱۶.

۳. بخاری، التاريخ الكبير، ج ۱، ص ۶۴.

۴. حلی، خلاصة الأفعال، ص ۱۶۵.

۵. طوسی، رجال، صص ۲۸۰ و ۲۸۱.

ابی عمیر از محمد بن حجاج نقل حدیث کرده، فقط نام محمد بن حجاج آمده و لفظ مدنی ذکر نشده، و در نتیجه معلوم نیست که ابن ابی عمیر از کدام یک از این دو، نقل کرده است. از لحاظ طبقه هم مانعی ندارد که ابن ابی عمیر از محمد بن حجاج لخمی نقل کرده باشد.

۲۶. محمد بن ولید خزاز*: نقل ابن ابی عمیر از او در کافی آمده است؛^۱ اما از سوی دیگر کشی او را فطحی دانسته است.^۲ این نقض این گونه پاسخ داده می‌شود که اولاً، چنین نقلی ثابت نیست؛ زیرا در سند مورد بحث، «علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمد بن الوليد عن محمد بن فرات عن الأصبغ بن نباتة» - و حتی در روایت محمد بن الولید عن محمد بن فرات^۳ در موضعی دیگر از کافی - به این لقب محمد بن ولید تصریح نشده است. بنابراین ثابت نیست مراد از او خزاز باشد و صرف مساعدت طبقه برای اثبات این امر کفایت نمی‌کند. علاوه بر اینکه اصل نقل ابن ابی عمیر از محمد بن ولید، ثابت نیست؛ زیرا در نسخه تهذیب^۴ - که ظاهرش اخذ از کافی است - و بعضی از نسخ مخطوط کافی، عنوان ابن ابی عمیر وجود ندارد و در برخی دیگر از نسخ کافی نیز سند به این صورت است: «علي بن ابراهيم رفعه قال سئل أمير المؤمنين (عليه السلام): مؤيد عدم وجود ابن ابی عمیر در سند نیز روایت دیگری از کافی است: «علي بن ابراهيم عن أبيه عن محمد بن الوليد عن محمد بن فرات عن الأصبغ بن نباتة رفعه قال أتى عمر بخمسة نفر...»^۵ و در نسخ خطی کافی در اینجا نیز اختلافاتی است که در حاشیه چاپ دار الحدیث^۶ به آن اشاره شده است؛ ولی وجود ابن ابی عمیر در این سند را بیان نکرده است.^۸ ثانیاً، با وجود اینکه کشی محمد بن ولید خزاز را فطحی

۱. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۲۳.
۲. کشی، رجال، ص ۵۶۳.
۳. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۲۶۵.
۴. طوسی، تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۶۸.
۵. کلینی، الکافی (ط - دار الحدیث)، ج ۱۴، ص ۲۵۷.
۶. همو، الکافی، ج ۷، ص ۲۶۵.
۷. همو، الکافی (ط - دار الحدیث)، ج ۱۴، ص ۲۵۷.
۸. و نکته قابل توجه نیز این است که علی بن ابراهیم بن هاشم با یک واسطه، از محمد بن ولید از محمد بن فرات در رجال کشی (ص ۲۲۲) نقل کرده است؛ بلکه در تفسیر قمی (ج ۲، ص ۱۲۵) همین روایت به این سند وارد شده است: «قال حدثني محمد بن الوليد عن محمد بن فرات...»؛ که ظاهرش این است که ضمیر در قال به علی بن ابراهیم باز گردد.

دانسته است؛ ولی فطحی بودن این راوی ثابت نیست؛ بلکه ظاهر عبارت رجال نجاشی که در مورد او تعبیر «ثقة عين نقي الحديث»^۱ به کار برده، خلاف این نسبت است.

۲۷. محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی: نقل ابن ابی عمیر از او در امالی صدوق و در کمال الدین^۲ آمده است؛ در حالی که محمد بن عبدالرحمن از قضات معروف عامه است.^۳ پاسخ این است که نقل در روایات غیر فقهی نمی‌تواند نقض باشد.

۲۸. محمد بن عطیه حناط: نقل ابن ابی عمیر از او در کافی و تهذیب و نقل کتاب محمد بن عطیه توسط او در رجال نجاشی آمده است؛^۴ اما توسط علامه و ابن داوود تضعیف شده است.^۵ پاسخ به این نقض، آن است که عبارت نسخه موجود نجاشی این‌گونه است: «أخو الحسن و جعفر کوفی روی عن أبي عبدالله عليه السلام و هو صغير»^۶؛ اما ظاهراً در نسخه علامه و ابن داوود به جای «و هو صغير»، تعبیر «هو ضعيف» ثبت شده است، و با توجه به تعارض بین این دو نسخه، ضعف محمد بن عطیه ثابت نیست. جدای از اینکه نجاشی خود در ترجمه حسن بن عطیه - برادر محمد بن عطیه - می‌گوید: «حسن ثقة و اخواه محمد و علی»^۷، و با این عبارت محمد را در ضمن ترجمه برادرش توثیق کرده است.

۲۹. محمد بن یحیی الخثعمی*: کتاب محمد بن یحیی الخثعمی توسط ابن ابی عمیر نقل شده است^۸ و نقل روایت او از محمد بن یحیی در کافی، محاسن، تهذیب و استبصار آمده است؛^۹ اما در عین حال توسط شیخ، عامی دانسته شده است.^{۱۰} پاسخ این نقض آن است که عامی بودن خثعمی در هیچ کتابی به غیر از استبصار نیامده و حتی خود شیخ در

۱. نجاشی، رجال، ص ۳۴۵.
۲. صدوق، الأمالی، ص ۲۰۵؛ همو، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۱.
۳. طوسی، رجال، ص ۲۱۰؛ کشی، رجال، ج ۲، ص ۱۶۳.
۴. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۱۶۱؛ طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۱۰۲؛ نجاشی، رجال، ص ۳۵۶.
۵. حلی، خلاصة الأقوال، ص ۲۵۵؛ ابن داود، رجال ابن داود، ص ۵۰۷.
۶. نجاشی، رجال، ص ۳۵۶.
۷. همان، ص ۴۶.
۸. طوسی، الفهرست، ص ۴۲۰.
۹. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹۴؛ همان، ج ۴، صص ۲۶۷ و ۴۷۳؛ برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۷؛ طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۲۹۲؛ همو، الإستبصار، ج ۲، ص ۳۰۵.
۱۰. طوسی، الإستبصار، ج ۲، ص ۳۰۵.

تهذیب^۱ و در ذیل همان روایت اشاره‌ای به عامی بودن او نداشته است؛ علاوه بر اینکه از توثیق نجاشی^۲ و ذکر او در کتبی که تنها اصحاب را ذکر می‌کنند - مثل رجال نجاشی و فهرست^۳، بدون بیان نکته‌ای که نام بردن از او استطرادی است - استفاده می‌شود که او را امامی صحیح المذهب دانسته‌اند. ظاهر امر این است که شیخ - همان طور که برخی از اعلام اشاره کرده‌اند^۴ - در استبصار در توصیف او به عامی بودن او، دچار اشتباه شده است.^۵

۳۰. یحیی بن محمد بن علیم کلیبی: کتاب او توسط ابن ابی عمیر نقل شده است^۶؛ اما از سوی دیگر، ابن غضائری او را ضعیف دانسته است.^۷ پاسخ این است که تضعیف‌های ابن غضائری حجت نیست؛ علاوه بر اینکه توسط نجاشی و ابن داود^۸ توثیق شده است.

بازخوانی نقض‌های اختصاصی صفوان

در مجموع صفوان در ۱۱ مورد از ضعف نقل نموده است که ذیلاً بازخوانی و بررسی می‌شود.

۱. جعفر بن سماعه: نقل صفوان از او در تهذیب آمده^۹، اما در رجال شیخ واقفی دانسته شده است.^{۱۰} در پاسخ باید گفت: اولاً، این نقل در حال استقامت بوده است، و ثانیاً، نقل صفوان از او ثابت نیست؛ زیرا سند تهذیب که در آن صفوان از جعفر بن سماعه نقل می‌کند

۱. همو، تهذیب، ج ۵، ص ۲۹۱.

۲. نجاشی، رجال، ص ۳۵۹.

۳. طوسی، الفهرست، ص ۱۴۱.

۴. نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲۳، ص ۲۱۱؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۹، ص ۶۴۹.

۵. منشأ این اشتباه نیز یکی از این دو امر است: امر اول: محمد بن یحیی خثعمی در طبقه مشایخ محمد بن یحیی خزاز قرار دارد و عمده مشایخ محمد بن یحیی خزاز دو نفر عامی یعنی طلحة بن زید و دیگری غیاث بن ابراهیم هستند. امر دوم: در تهذیب، روایت محمد بن یحیی خثعمی از غیاث بن ابراهیم وارد شده؛ همان طور که نظیرش نیز در مصادر دیگر وارد شده است و در برخی مواضع روایت محمد بن یحیی خثعمی از طلحة بن زید نیز وارد شده و همین اسناد به رغم اینکه محرف هستند - وجهی برای خطای شیخ در عامی دانستن محمد بن یحیی خثعمی به وجود آورده است.

۶. نجاشی، رجال، ص ۴۴۱.

۷. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۱۰۲.

۸. نجاشی، رجال، ص ۴۴۱؛ ابن داود، رجال، ص ۳۷۵.

۹. طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۸۵.

۱۰. همو، رجال، ص ۳۳۴.

به این صورت است: «...الحسن بن محمد بن سماعة عن صفوان بن يحيى عن جعفر بن سماعة عن العيص عن أبي عبدالله...». ولی به نظر، تصحیف رخ داده و واو به عن تبدیل شده است؛ زیرا با توجه به روایت حسن بن محمد بن سماعة از صفوان، این سند از چند جهت غیر متعارف است:

الف. در این سند، کتاب جعفر را حسن بن محمد بن سماعة (م ۲۶۳ق) نقل کرده است؛ در حالی که حسن هیچ‌گاه از برادرش جعفر با واسطه روایت نکرده است. با مراجعه به معجم الرجال^۱، به خوبی دانسته می‌شود که راوی جعفر -در تمام موارد- برادرش حسن است و تنها در مواردی نادر -سه مورد، از جمله سند مورد بحث^۲- این قاعده رعایت نشده است؛ لذا با توجه به طبقه این دو برادر روشن می‌شود که بین صفوان و جعفر بن محمد بن سماعة، واو به عن تبدیل شده است. بنابراین بسیار نادر است و تنها در دو مورد کسی غیر از حسن، از جعفر روایت کرده است.

ب. در هیچ موردی غیر از این مورد، صفوان از جعفر بن سماعة روایت ندارد.

ج. وجود واسطه میان صفوان و عیص بن قاسم غریب است، و به جز این مورد، هیچ‌گاه واسطه‌ای بین این دو راوی نیست. برخی از آنها عبارت‌اند از نقل بی‌واسطه صفوان بن یحیی از عیص بن قاسم در مشیخه فقیه^۳، نقل بی‌واسطه کتاب عیص بن قاسم توسط صفوان در فهرست شیخ و رجال نجاشی^۴، و نقل بی‌واسطه روایت در صدها مورد^۵.

بنابراین با وجود این سه امر غیر متعارف، بین صفوان و جعفر، حرف واو عاطفه بوده که تبدیل به «عن» شده است، و در واقع سند به این صورت بوده است: «حسن بن محمد بن سماعة عن صفوان و جعفر بن سماعة عن العيص». بدین ترتیب سند تبدیل به سندی

۱. نجاشی، رجال، ص ۳۴۵.

۲. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۳۹۴ به بعد.

۳. یک مورد در: طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۴۵، علی بن الحسن الطاطری و یک مورد هم در: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۳، علی بن اسباط از جعفر روایت نقل کرده‌اند.

۴. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۴۸.

۵. نجاشی، رجال، ص ۳۰۲، رقم ۸۲۴؛ طوسی، الفهرست، ص ۱۲۱ رقم ۵۳۶.

۶. برای نمونه ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۲، صص ۳۲۲ و ۴۸۵؛ همان، ج ۳، ص ۵۴۳؛ همان، ج ۴، صص ۵۸ و ۹۷ و ۱۲۵ و ۱۲۷ و....

متعارف می‌شود؛ چون حسن شاگرد صفوان و جعفر است و از این دو، روایات زیادی دارد و هر دوی ایشان نیز شاگرد عیص بن قاسم هستند.

۲. حسن بن علی بن فضال: نقل صفوان از او در تهذیب^۱ آمده است و از طرفی حسن بن علی بن فضال از معاریف فطحیه^۲ است و رجوع او در هنگام مرگ^۳، تأثیری در دفع نقض ندارد. پاسخ این است که ادعای نقل صفوان از ابن فضال به جهت اشتباه در تطبیق صفوان است. سند مورد ادعا به این صورت است: «حسین بن سعید عن صفوان و محمد بن خالد الاشعری عن الحسن بن علی بن فضال عن عبدالله بن بکیر»؛ ولی این سند به چهار جهت غرابت دارد: الف. صفوان با اینکه جزء اقران حسن بن علی است، اما روایت دیگری از او نقل نکرده است و منقولاتش منحصر در همین روایت است.

ب. محمد بن خالد در غیر این مورد از حسن بن علی روایت ندارد.

ج. حسین بن سعید، شاگرد حسن بن علی بن فضال است و روایات بسیار زیادی از او نقل کرده که همواره بی‌واسطه بوده است.

د. صفوان و محمد بن خالد اشعری، از شاگردان عبدالله بن بکیر هستند و صفوان همیشه مثل حسن بن فضال بی‌واسطه از عبدالله روایت می‌کند - و روایات زیادی را نیز نقل کرده است - و غیر متعارف است که در این روایت، بین صفوان و عبدالله بن بکیر فاصله شده است. بنابراین سند باید این‌گونه باشد: «حسین بن سعید عن صفوان و محمد بن خالد و حسن بن علی بن فضال عن عبدالله بن بکیر»؛ یعنی حسین بن سعید روایت را از سه نفر در عرض هم نقل کرده است. در نتیجه صفوان از حسن بن علی بن فضال روایت نکرده، و ابن فضال فطحی، شیخ صفوان نبوده است.

۳. حسین بن مهران: نقل صفوان از او در کافی^۴ آمده است، ولی ابن غضائری با تعبیر «واقف ضعیف»^۵، و نجاشی با تعبیر «واقفی»^۱ از او یاد کرده‌اند. پاسخ آنکه تضعیفات ابن

۱. طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲. کشی، رجال، ص ۵۶۵؛ طوسی، الفهرست، ص ۴۷؛ نجاشی، رجال، ص ۵۵.

۳. نجاشی، رجال، ص ۵۵.

۴. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۱۵۸.

۵. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۵۱.

غضائری فاقد حجیت است، و نقل از راویان واقفی در زمان استقامت وی رخ داده است.
 ۴. خلف بن حماد: نقل صفوان از او در کافی آمده است^۲؛ اما در عین حال ابن غضائری در مورد او تعبیر «أمره مختلط يعرف حدیثه تارة وینکر آخری» را به کار برده است.^۳ پاسخ این نقض نیز عدم حجیت تضعیفات ابن غضائری است.

۵. صالح نیلی: یک روایت از او توسط صفوان در تهذیبین نقل شده^۴، در حالی که نجاشی او را ضعیف شمرده است.^۵ پاسخ این است که اولاً، نقل صفوان از صالح نیلی ثابت نیست؛ زیرا سند مورد بحث به این صورت است: «عن العباس بن معروف عن صفوان عن صالح النیلی عن محمد بن أبي عمیر»، که در جای دیگری از تهذیب به این صورت آمده است: «عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد عن صالح عن السکونی عن محمد بن أبي عمیر»^۶، و در وافی و وسائل^۷ به صورت صالح السکونی آمده است. لذا محتمل است مراد از صالح، صالح نیلی نباشد؛ بلکه مقصود صالح بن سعید سکونی - که نامش در سندی در خصال^۸ آمده است - باشد و نقض مرتفع شود. ثانیاً، با وجود ضعیف شمردن او توسط نجاشی، نمی‌توان تضعیف او را قطعی دانست؛ خصوصاً که خود نجاشی در ادامه می‌گوید: «له کتاب یرویه جماعة»^۹؛ لذا حتی اگر تضعیف صالح نیلی را بپذیریم، همین نکته، احتمال روشن نبودن تضعیف را نزد صفوان، تقویت می‌کند.

۶. طلحة بن زید (طلحة النهدی)*: نقل صفوان از این راوی - متحد با طلحة النهدی^{۱۰} - در تهذیب، کافی و فقیه آمده است^{۱۱}، اما وی در رجال نجاشی و فهرست شیخ، عامی و در

۱. نجاشی، رجال، ص ۵۶؛ رقم ۱۲۷.
۲. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۵۳.
۳. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۵۷.
۴. طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۳۷۰؛ همو، الإستبصار، ج ۱، ص ۳۹۳.
۵. نجاشی، رجال، ص ۲۰۰.
۶. طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۲۷۴.
۷. فیض کاشانی، الوافی، ج ۶، ص ۲۳۰؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۸۲.
۸. صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۴۹، ح ۵۷.
۹. نجاشی، رجال، ص ۲۰۰.
۱۰. برقی، رجال، ص ۴۵.
۱۱. طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۲۵۵؛ همان، ج ۱۰، ص ۱۳۴؛ کلینی، الکافی، ج ۱۴، ص ۲۰۴؛ صدوق، من

رجال شیخ، بتری دانسته شده است.^۱ در پاسخ باید در نظر داشت که اعتماد به سند مورد بحث، در خصوص نقل صفوان از طلحة بن زید مشکل است، و در خصوص روایت صفوان از طلحة النهدی که در کافی، تهذیب و فقیه^۲ آمده نیز سند دارای غرابت است؛ زیرا سند به این صورت است: «صفوان بن یحیی عن طلحة بن زید عن سورة بن کلیب»؛ ولی روایت طلحة بن زید عن سورة بن کلیب در جایی یافت نشد، و بعید نیست که سند صحیح به این صورت باشد: «صفوان عن یحیی بن طلحة النهدی عن سورة بن کلیب»؛ چه آنکه روایت یحیی بن طلحة عن سورة بن کلیب در کافی^۳ سابقه دارد.

نکته‌ای که باعث تأکید مطلب می‌شود این است که تعبیر از طلحة بن زید به طلحة النهدی، در هیچ موضعی معهود نیست. در حالی که تعبیر به یحیی بن طلحة النهدی در محاسن، فقیه، امالی طوسی و رجال برقی^۴ به کار رفته است.

پس روایت بی‌واسطه صفوان از طلحة بن زید منحصر به همان نقل تهذیب است و روایت با واسطه از او در موضعی دیگر در تهذیب^۵ وجود دارد: «عن الحسين بن سعید عن صفوان أخبرني موسى بن بكر أو عبدالله بن المغيرة عن طلحة بن زید». لذا به صرف یک نقل نمی‌توان نقل بی‌واسطه صفوان از طلحة بن زید را اثبات کرد.

۷. عبدالله بن خدّاش: نقل صفوان از او در کافی آمده است^۶؛ در حالی که تعبیر «ضعیف جداً و فی مذهبه ارتفاع» در رجال نجاشی نسبت به او مطرح شده است.^۷ پاسخ این نقض، عدم حجیت تضعیفات مرتبط با بحث غلو در عین توثیق توسط کشی است.^۸

۱. لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶۸.

۲. نجاشی، رجال، ص ۲۰۷؛ طوسی، الفهرست، ص ۲۵۶؛ همو، رجال، ص ۱۳۸.

۳. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۴۵، ج ۲؛ طوسی، تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۴، صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶۸.

۴. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۳۷.

۵. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۳۷۷؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۵؛ طوسی، الأمالی، ص ۲۴۸، مجلس ۹؛ همان، ص ۶۳۳، مجلس ۳۱؛ برقی، رجال، ص ۳۱.

۶. طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۱۵۰.

۷. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۸۷.

۸. نجاشی، رجال، ص ۲۲۹.

۹. کشی، رجال، ص ۴۴۷.

۸. علی صائغ: نقل صفوان از او در تهذیب آمده است.^۱ از سوی دیگر ابن غضائری با عبارت «حدیثه یعرف و ینکر»^۲ او را ترجمه کرده است. پاسخ این نقض، عدم حجیت تضعیفات ابن غضائری است.
۹. عمر بن رباح قلاء: نقل صفوان از او در تهذیب و استبصار آمده است^۳؛ در حالی که در کتب رجال تعبیر «وقف»، و «کل ولده واقفة» نسبت به او مطرح است.^۴ اما این نقض وارد نیست؛ زیرا نقل از او در حال استقامت بوده است.
۱۰. میمون قداح: نقل صفوان از او در بصائر الدرجات آمده^۵؛ ولی ابن داوود او را ملعون توصیف کرده است.^۶ در پاسخ این نقض باید در نظر داشت که تضعیف میمون قداح تنها در رجال ابن داود آمده است؛ ولی نه تنها در دیگر کتب رجالی اشاره‌ای به این نکته نشده، بلکه حتی در نسخه خطی رجال ابن داود و در رجال شیخ^۷ - به عنوان منبع این لعن در رجال چاپی - نیز نیامده است. در کنار این نکته، وجود روایتی^۸ دال بر ارتباط نزدیک او با اهل بیت علیهم‌السلام احتمال توثیق او را افزایش می‌دهد.
۱۱. یزید بن خلیفه: نقل صفوان از او در کتب اربعه آمده^۹، اما در رجال شیخ واقفی دانسته شده است.^{۱۰} این نقض وارد نیست؛ زیرا نقل از او در حال استقامت بوده است.

مؤسسه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 فصلنامه علمی پژوهشی
 فصلنامه علمی پژوهشی

۱. طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۳۸۳.
۲. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۷۳.
۳. طوسی، تهذیب، ج ۵، صص ۴۲۶ و ۴۷۴؛ همو، الاستبصار، ج ۲، ص ۳۳۰.
۴. نجاشی، رجال، ص ۹۲، رقم ۲۲۹؛ طوسی، الفهرست، ص ۲۷.
۵. صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۴۲۱.
۶. ابن داود، رجال، ص ۵۲۲.
۷. طوسی، رجال، صص ۱۲۲ و ۱۴۵.
۸. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۰۰.
۹. همان، ج ۲، ص ۷۶؛ همان، ج ۳، ص ۲۵۱؛ همان، ج ۴، ص ۱۴۴؛ همان، ج ۵، ص ۲۳۱؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۱۰؛ طوسی، الاستبصار، ج ۲، ص ۲۰۴؛ همان، ج ۳، صص ۱۰۵ و ۱۰۶؛ همو، تهذیب، ج ۵، صص ۱۳۴ و ۳۵۷؛ همان، ج ۷، ص ۱۳۷.
۱۰. طوسی، رجال، ص ۳۴۶.

بازخوانی نقض‌های اختصاصی بزنی

بزنی در مجموع در ۷ مورد از ضعفا نقل نموده است که ذیلاً بازخوانی و بررسی می‌شود.

۱. احمد بن زیاد: در کتب اربعه نقل بزنی از او آمده، و در رجال شیخ^۲ واقفی دانسته شده است. اما این نقض وارد نیست؛ زیرا نقل از او در حال استقامت بوده است.

۲. اسماعیل بن حماد بن ابی حنیفه*: نقل یک روایت از او توسط بزنی در کافی، تهذیب و علل آمده است.^۳ این در حالی است که در تاریخ بغداد و منتظم ابن جوزی، فقیه مذهب ابوحنیفه دانسته شده است.^۴ این نقض به این صورت پاسخ داده می‌شود که روایت منقول، جواب حضرت صادق^{علیه السلام} به شبهه ابوحنیفه است، و در هر سه کتاب آمده است که با مراجعه به آن، ممکن است دو پاسخ به این نقض مطرح کرد: اول، اینکه گفته شود -به قرینه ادامه روایت که تعبیر «رواه بعض اصحابنا» آمده است- بزنی روایت اسماعیل را تنها برای تأیید آورده است؛ البته ظاهر نقل، این است که این ذیل از کلینی یا غیر ایشان از افرادی که در سند هستند، باشد. پاسخ دوم که پاسخ اصلی در این نقض است اینکه این روایت، نقل از مخالف در راستای تأیید مذهب حق است؛ که بیان شد منافاتی با شهادت شیخ در عده ندارد.

۳. حسن بن علی بن ابی حمزه: نقل بزنی از او در تهذیب آمده است؛^۵ اما در کتب رجال تضعیف شده است.^۶ پاسخ این است که روایت بزنی از حسن بن علی بن ابی حمزه از جهت متن و سند از غرایب روایات است و یقیناً در سند، تحریفی رخ داده؛ زیرا اولاً، بزنی منحصراً در همین یک مورد از او نقل کرده است. ثانیاً، مراد از ابی الحسن در این روایت امام کاظم^{علیه السلام} نیست؛ زیرا در متن حدیث آمده که پدرم فوت کرده است؛ در حالی که پدر او -یعنی علی بن ابی حمزه و از سران واقفه- قطعاً بعد از زمان حضرت موسی بن

۱. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۲۰؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۱۳؛ طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۲۲۲؛ همان، ج ۸، ص ۸۶؛ همو، الإستبصار، ج ۳، ص ۳۱۱.

۲. طوسی، رجال، ص ۳۳۲.

۳. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴۰۴؛ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۲۷۷؛ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۱۰.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۴۳؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۰، ص ۲۴۹.

۵. طوسی، تهذیب، ج ۸، ص ۲۶۲.

۶. کشی، رجال، صص ۴۴۳ و ۵۵۲؛ ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۵۱؛ نجاشی، رجال، ص ۳۶.

جعفر عليه السلام فوت کرده است. احتمال اینکه مراد، ابی الحسن ثالث باشد نیز منتفی است؛ زیرا بزنتی حتی اگر آن زمان را درک کرده باشد، هیچ روایتی از آن حضرت ندارد. بنابراین مراد، حضرت رضا عليه السلام است. البته حسن بن علی بن ابی حمزه از اشد معاندین حضرت بوده و از ایشان نقل روایت نمی‌کند؛ در حالی که در این روایت، سائل کسی است که معتقد به امامت حضرت است. ثالثاً، در این روایت حضرت، پدر سائل را به «رَضِيَ اللَّهُ عَنْ أَبِيكَ وَ رَفَعَهُ مَعَ مُحَمَّدٍ» دعا می‌کند که با وقف و روایات عاقبت به شری علی بن ابی حمزه^۱ سازگاری ندارد. نتیجه اینکه این روایت با توجه به نکات اشاره شده نمی‌تواند از این راوی باشد و نقض، ثابت نخواهد بود.

۴. عبدالکریم بن عمرو خنعمی (کرام): بزنتی در فقیه، راوی کتاب عبدالکریم بن عمرو بوده و در طریق به کتب سعید الأعرج^۲ و عبدالکریم بن عتبة^۳ و حسن بن هارون^۴، راوی بی‌واسطه از عبد الکریم بن عمرو است و نقل‌های فراوان بی‌واسطه^۵ نیز از عبد الکریم بن عمرو دارد؛ اما درباره او با تعبیر «وقف علی ابی الحسن»^۶ و «کوفی، واقفی خبیث»^۷ یاد شده است. پاسخ، آن است که نقل از وی در حال استقامت رخ داده است.

۵. عبدالله بن محمد شامی: نقل بزنتی از او در محاسن و کافی آمده است^۸؛ از سوی دیگر یکی از راه‌های توثیق و تضعیف روات، وجود یا عدم وجود آنها در زمره مستثنیات رجال کتاب نوادر الحکمه است و یکی از افراد ضعیفی که روایاتش استثنا شده، عبدالله بن محمد شامی است.^۹

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. کشی، رجال، ص ۴۴۴.
۲. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۷۲.
۳. همان، ص ۴۵۹.
۴. همان، ص ۵۰۶.
۵. برای نمونه: کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۱۷؛ صدوق، فقیه، ج ۳، صص ۵۱۲ و ۵۳۵ و ۵۴۷؛ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۲۶؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، صص ۱۰۱ و ۲۶۹.
۶. نجاشی، رجال، ص ۲۴۵.
۷. طوسی، رجال - الأبواب، ص ۳۳۹.
۸. برقی، المحاسن، ص ۴۷۶؛ کلینی، الکافی، ج ۶، صص ۳۱۹ و ۳۷۱.
۹. نجاشی، رجال، ص ۳۴۸.

در پاسخ به دو نکته می‌توان گفت که نقل بزندی از عبدالله الشامی صحیح نیست: اول اینکه عبدالله بن محمد شامی که استاد محمد بن احمد بن یحیی است، غیر از عبدالله بن محمدی است که استاد بزندی است؛ و کسی که محمد بن احمد از او نقل می‌کند و تضعیف شده، از بزندی دو طبقه، و از مشایخ بزندی سه طبقه عقب‌تر است؛ زیرا عبدالله بن محمد شامی از احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌کند.^۱ پس احمد بن محمد بن عیسی که شیخ عبدالله بن محمد شامی است، خود از شاگردان بزندی بوده و بیش از ۵۰ سال بعد از بزندی زنده بوده است^۲ و عبدالله از شاگردان او است؛ اما عبدالله بن محمد شامی که بزندی از او نقل می‌کند استاد بزندی است و سه طبقه با این عبدالله بن محمد شامی مضعّف فاصله دارد. دوم اینکه در خصوص روایت نخست کافی^۳، در قدیمی‌ترین نسخه، به جای شامی، شبامی -بطنی از قبیله همدان و همدان از بطون عرب است- آمده است؛ که ارتباطی با شام ندارد^۴ و در روایت دوم کافی^۵ نیز در نسخه تصحیح شده شهید ثانی، لفظ شبامی آمده است.

در خصوص روایت محاسن، با توجه به اینکه سند ذکر شده در محاسن مشابه سند دو روایت در کافی است و با توجه به اینکه سند ذکر شده در کافی نسبت به محاسن دارای اهمیت بیشتری است و به نسخ آن اعتماد بیشتری هست^۶، تعبیر شبامی صحیح است و عملاً بزندی از شامی نقلی ندارد.

۶. فضل بن ابی قره کوفی: نقل بزندی از او در جامع آمده است؛ ولی ابن غضائری او را

۱. طوسی، رجال، ص ۴۰۱.

۲. احمد بن محمد بن عیسی در تشیيع جنازة احمد بن محمد بن خالد برقی شرکت کرده (طوسی، تهذیب، المشیخة، ص ۴۳) و سال وفات برقی را یا سال ۲۷۴ ق (ابن غضائری، الرجال، ص ۱۲۲) و یا سال ۲۸۰ ق (نجاشی، رجال، ص ۷۷) ذکر می‌کنند؛ و حال آنکه وفات بزندی سال ۲۲۱ ق است (همان، ص ۷۵).

۳. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۳۱۹.

۴. همو، الکافی (ط. دارالحدیث)، ج ۱۲، ص ۵۹۶ به نقل از نسخه «بن» که نسخه کتابخانه مجلس به خط شیخ حر عاملی است و در مقدمه کتاب در صفحه ۱۵۴ به عنوان سی و یکمین نسخه یاد شده است.

۵. حمیری، شمس العلوم، ج ۶، ص ۳۳۶۲.

۶. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۳۷۱.

۷. نسخه کافی معتمدتر از محاسن است؛ زیرا نسخ محاسن مقابله دقیق نشده است.

۸. حلی، السرائر، ج ۳، ص ۵۷۹.

تضعیف کرده است.^۱ پاسخ این نقض، عدم حجیت تضعیفات ابن غضائری است.
 ۷. یونس بن بهمن: نقل بزندی از او در یک روایت در تهذیب و استبصار آمده است؛^۲ اما ابن غضائری با عبارت «انه غالٍ خطابی کوفی یضع»^۳ او را تضعیف کرده است. پاسخ این نقض نیز عدم حجیت تضعیفات ابن غضائری است.

بازخوانی نقض‌های مشترک ابن ابی عمیر، صفوان و بزندی

در مجموع ابن ابی عمیر، صفوان و بزندی هر سه در ۱۳ مورد از ضعف نقل کرده‌اند که ذیلاً بازخوانی و بررسی می‌شود.

۱. ابان بن عثمان: ابن ابی عمیر به عنوان یکی از مشایخ معروفش و همچنین بزندی، از او نقل‌های فراوانی دارند.^۴ در محاسن، تهذیب و امالی طوسی^۵ نیز نقل صفوان از وی آمده است؛ همچنین کتاب ابان توسط صفوان و ابن ابی عمیر^۶ نقل شده است؛ این در حالی است که در رجال کشی و مختلف^۷، ناووسی^۸ و در خلاصه، فطحی و در منتهی، واقفی^۹ دانسته شده است.

پاسخ این نقض، ثابت نبودن چنین تضعیفی نسبت به ابان بن عثمان است؛ توضیح اینکه کشی ابان بن عثمان را از ناووسیه، علامه در خلاصه او را فطحی، در مختلف او را ناووسی و در منتهی او را واقفی دانسته است! که بدون اشکال منشاء کلام علامه همین مطلب کشی است، و اینکه ایشان در سه کتاب، ابان را به سه فرقه نسبت داده است، نشان از اشتباه ایشان دارد و احتمال واقفی و فطحی بودن او منتفی است. ناووسی بودن او نیز محرز نیست؛ زیرا -

۱. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۸۴.
۲. طوسی، تهذیب، ج ۹ ص ۶۹؛ همو، الاستبصار، ج ۴، ص ۸۶.
۳. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۱۰۱.
۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۷؛ همان، ج ۵، صص ۲۸، ۵۲، ۳۳۰، ۵۴۴، ۵۵۴؛ همان، ج ۶، ص ۱۲۳؛ همان، ج ۸، صص ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۹، ۳۶۸ و...؛ طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۳۷۴.
۵. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۵؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۱۶۴؛ همو، الأمالی، صص ۶۳ و ۹۹.
۶. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۸۴.
۷. کشی، رجال، ص ۳۵۲؛ حلی، مختلف الشیعة، ج ۳، ص ۱۴۳.
۸. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۴۳.
۹. حلی، خلاصه الأفعال، ص ۲۷۷؛ همو، منتهی المطلب، ج ۵، ص ۲۰۱؛ همان، ج ۱۱ ص ۳۳۱.

همان طور که محقق اردبیلی^۱ بیان کرده است و در چاپ اول رجال کشی (چاپ بمبئی) بین نسخه بدل و اصل، جمع شده است- در برخی از نسخ کشی، به جای «کان من الناووسیه» تعبیر «کان من القادسیه» آمده است. قرائنی وجود دارد که ترجیح با «کان من القادسیه» است؛ از جمله اینکه قادسیه تابع کوفه است و ظاهراً ابان ساکن کوفه و بصره^۲ بوده است. همچنین بزرگان بسیاری نزد او شاگردی کرده‌اند^۳ و این مسئله با ناووسی بودن او سازگار نیست. از طرف دیگر طوسی و صدوق^۴، جرحی در مورد او ندارند. شاهد دیگر اینکه ابن ابی عمیر در صدر مشایخش نام ابان را آورده است^۵، و حتی اگر قائل باشیم که برخی از مشایخ ابن ابی عمیر امامی نیستند، باز هم ممکن نیست کسی را که بر حضرت صادق علیه السلام وقف کرده و قائل به الوهیت ایشان است، مقدم بر همه مشایخ ذکر کند. شاهد آخر اینکه ناووسیه امام صادق علیه السلام را امام آخر می‌دانند و قائلند که حضرت وفات نکرده است؛ در حالی که ابان بن عثمان در کتب رجال و روایی، از ابوالحسن علیه السلام نقل روایت کرده است.^۶ با توجه به این دلایل، به نظر می‌رسد بحث ناووسی بودن ابان بن عثمان منتفی است.

۲. اسحاق بن عمار: کتاب او توسط ابن ابی عمیر نقل شده است، و نقل هریک از سه راوی، از اسحاق بن عمار وجود دارد^۷؛ اما با وجود توثیق اسحاق بن عمار توسط رجالیان^۸، شیخ^۹ او را فطحی دانسته است.

اما اولاً، تطبیق اسحاق بن عمار در این منقولات، بر اسحاق فطحی اشتباه است؛ زیرا

۱. اردبیلی، مجمع الفائدة، ج ۹، ص ۳۲۳.
۲. طوسی، الفهرست، ص ۴۷؛ کشی، رجال، ص ۳۵۲.
۳. بزرگانی مانند حسن بن علی و شاء، حسن بن محبوب، حسین بن سعید، عباس بن عامر، نصر بن سويد، جعفر بن بشیر و... .
۴. طوسی، الفهرست، ص ۴۷؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۸۴.
۵. صدوق، الأمالی، ص ۶؛ همو، الخصال، ج ۱، ص ۲۱۸.
۶. نجاشی، رجال، ص ۱۳؛ طوسی، الفهرست، ص ۴۷؛ صدوق، معانی الأخبار، صص ۱۵۳ و ۱۷۳، ۲۵۴.
۷. طوسی، الفهرست، ص ۳۹؛ کلینی، الکافی، ج ۲، صص ۱۵۲ و ۱۸۴ و ۵۱۵ و ۵۷۰؛ همان، ج ۳، ص ۵۰۲؛ همان، ج ۵، ص ۴۶۱؛ همان، ج ۶، ص ۴۹۵؛ همان، ج ۷، صص ۴۴۱ و ۵۶ و...؛ حلی، السرائر، ج ۳، ص ۵۷۴.
۸. نجاشی، رجال، ص ۷۱.
۹. طوسی، الفهرست، ص ۳۹.

همان طور که سید بحرالعلوم و صاحب قاموس الرجال^۱ اشاره کرده‌اند، شیخ در فهرست، در ترجمه اسحاق بن عمار که او را «ساباطی... و کان فطحياً» معرفی نموده، اشتباه کرده است؛ در حالی که دیگر رجالیان - از جمله برقی، صدوق در مشیخه فقیه، نجاشی و حتی خود شیخ در کتب متأخرش - هیچ‌کدام، چنین نکته‌ای را بیان نکرده‌اند.^۲ در اسانید هم اسحاق بن عمار به عنوان ساباطی معرفی نشده است و خود شیخ در رجال^۳ نیز او را اسحاق بن عمار بن حیان کوفی معرفی می‌کند. نجاشی هم با اشاره به برادرهای او - اسماعیل و قیس بن عمار - می‌گوید بیت‌شان کوفی‌اند؛^۴ در حالی که ساباط محلی است نزدیک مداین که نزدیک بغداد است.

ثانیاً، وثاقت او نیز قابل اثبات است؛ زیرا همان طور که گذشت، شیخ در فهرست، اسحاق بن عمار را این‌گونه معرفی می‌کند: «ساباطی و کان فطحياً الا انه ثقة و أصله معتمد علیه»؛ ولی نجاشی او را با نام اسحاق بن عمار بن حیان صیرفی و با وصف «شیخ من أصحابنا» معرفی کرده، و نه تنها اشاره‌ای به مسئله ساباطی بودن و فطحی بودن او ندارد، بلکه او را به شدت توثیق کرده و خاندان او را از شیعیان و ثقات می‌داند.^۵

فرض تعدد اسحاق بن عمار - همان‌گونه که در کلام مامقانی آمده است^۶ - به دو دلیل بعید است: اول، اینکه هم‌عصر بودن شیخ و نجاشی و وجود اساتید مشترک - مثل ابن غضائری، مفید و سید مرتضی - و هدف مشترک در کتاب‌شان در راستای معرفی کتب معروف، و استبعاد اینکه از بین دو اسحاق بن عمار - که راوی مجهولی هم نیست - هرکدام فقط یکی را معرفی کرده و دیگری را از قلم انداخته باشند. دوم، مرسوم بودن بیان ممیزات راویان مشترک - خصوصاً در یک طبقه - و مفقود بودن چنین ممیزاتی برای این دو اسحاق بن عمار. لذا همان‌گونه که آقای خویی^۷ گفته، این عنوان تنها برای یک راوی است.

۱. بحرالعلوم، رجال، ج ۱، ص ۳۱۸؛ تستری، قاموس الرجال، ج ۱، ص ۷۶۱.

۲. تستری، قاموس الرجال، ج ۱، ص ۷۶۱.

۳. طوسی، رجال، ص ۱۶۲.

۴. نجاشی، رجال، ص ۷۱.

۵. همان، ص ۷۰.

۶. ابطحی، تنقیح المقال، ج ۹، ص ۱۳۴.

۷. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۲۲۳.

۳. جابر بن یزید جعفی*: نقل صفوان از او در الخرائج و نقل بزندی از او در فقیه و نقل ابن ابی عمیر از او در کافی آمده است.^۱ این در حالی است که تعبیر «کان فی نفسه مختلطاً» نسبت به او مطرح شده است.^۲ اما نقض اول (نقل صفوان از جابر) مبتنی بر این است که مراد از جابر در سند خرائج، جابر جعفی باشد؛ ولی حتی در این فرض نیز این نقض منافع است؛ زیرا راوندی طریق خود به صفوان را ذکر نکرده است، و لذا دلیلی وجود ندارد که صفوان بن یحیی این روایت را نقل کرده باشد. پاسخ نقض دوم (نقل بزندی از جابر) این است که سند نقل فقیه به این صورت است: «روی عن إسماعیل بن مهران، عن أحمد بن محمد، عن جابر، عن زینب بنت علی علیها السلام». ^۳ ولی به قرینه متن مشیخه فقیه؛ که می‌گوید: «و ما کان فیه عن إسماعیل بن مهران من کلام فاطمة علیها السلام فقد رویته عن ... إسماعیل بن مهران، عن أحمد بن محمد الخزاعی، عن محمد بن جابر، عن عباد العامری، عن زینب بنت أمیر المؤمنین علیها السلام عن فاطمة علیها السلام»، تطبیق احمد بن محمد بر بزندی در روایت مورد استشهاد ثابت نیست؛ زیرا هرچند سند حدیث، با طریق مشیخه متفاوت است، ولی امکان دارد که مراد خزاعی باشد.

یک پاسخ کلی نیز برای هر سه نقض وجود دارد، و آن سقط واسطه است. توضیح اینکه با در نظر گرفتن طبقه جابر (م ۱۲۸ یا ۱۳۲ق)° و طبقه ابن ابی عمیر (م ۲۱۷ق)°، بزندی (م ۲۲۱ق)° و صفوان (م ۲۱۰ق)°، باید گفت در تمامی این اسناد، مشکلی وجود دارد. در خصوص نقل ابن ابی عمیر از جابر، باید واسطه‌ای سقط شده باشد که احتمالاً

۱. راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۱۶؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۷؛ کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۶۵۴.
۲. نجاشی، رجال، ص ۱۲۸.
۳. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۷.
۴. همان، ج ۴، ص ۵۳۱.
۵. نجاشی، رجال، ص ۱۲۸، الرقم ۳۳۲؛ طوسی، رجال، ص ۱۲۹، رقم ۱۳۱۶.
۶. نجاشی، رجال، ص ۳۲۶.
۷. همان، ص ۷۵؛ طوسی، الفهرست، ص ۵۰.
۸. نجاشی، رجال، ص ۱۹۷.

سیف بن عمیره است؛ زیرا این روایت در امالی^۱ از حسن بن محبوب عن سیف بن عمیره عن جابر الجعفی نقل شده است و در خصوص نقل منسوب به صفوان هم روایاتی با دو واسطه از صفوان در مصادر روایی ما وجود دارد^۲، و وقوع سقط و یا اشتباه در تطبیق صفوان در این سند ظاهر است.^۳

نکته آخر اینکه با توجه به نکته توثیق ابن غضائری، نقل روایت مادحه او در کشی^۴ و از باب غلو بودن تضعیف نجاشی، می توان قائل به وثاقت جابر بن یزید شد.

۴. حنان بن سدیر: نقل ابن ابی عمیر در امالی شیخ، تهذیب و علل^۵؛ نقل صفوان در کامل الزیارات، تهذیب، استبصار و کافی^۶؛ نقل بزندی در کافی و بالتبع در تهذیب و استبصار از او آمده است.^۷ این در حالی است که در رجال کشی و شیخ، واقفی دانسته شده است.^۸ اما این نقض وارد نیست؛ زیرا نقل از او در حال استقامت بوده است.

۱. طوسی، الأمالی، ص ۱۴۵، مجلس ۵، ح ۵۰.

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۵۸.

۳. در کیفیت تصحیح این سند سه احتمال وجود دارد: اول، مراد از صفوان در عبارت صفوان عن جابر، صفوان جمال باشد که طبقه اش هم مساعد است (طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۱۷۶). دوم، وقوع سقط بین صفوان بن یحیی و جابر (ر.ج: همان). سوم، تحریف در نام جابر: ممکن است سند صحیحی به این صورت باشد: صفوان بن یحیی عن اسماعیل بن جابر؛ یعنی همان سندی که مکرراً در مصادر موجود است (به عنوان نمونه ر.ک: طوسی، الفهرست، صص ۳۷ و ۴۹؛ صدوق، مشیخة الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۶؛ برقی، المحاسن، ج ۲، صص ۴۵۴ و ۳۷۷؛ کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۲۶۴؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۴۱، ح ۱۱۴؛ همان، ج ۲، ص ۱۳، ح ۲۹؛ همان، ص ۲۵۸، ح ۱۰۲۹؛ همان، ج ۳، ص ۱۶۳، ح ۳۵۳ (شماره برخی از احادیث ذکر شده و برخی دیگر نه)؛ همان، ص ۲۲۲، ح ۵۵۸؛ همان، ج ۵، ص ۲۹۸، ح ۱۰۱۲) و مؤید این احتمال نیز تعبیر «کنت عند ابی عبدالله» در روایت است که در روایات اسماعیل بن جابر نیز مکرراً به کار رفته است (از جمله: برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۵۸؛ همان، ص ۴۰۳، ح ۹۹، ص ۴۸۵، ح ۵۳۵؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۲۴۳۵؛ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۰۲، ح ۴۶۳؛ همان، ج ۶، ص ۳۱۸، ح ۷).

۴. ابن غضائری، الرجال، ص ۱۱۰؛ کشی، رجال، ص ۱۹۱.

۵. طوسی، الأمالی، ج ۱۴، ص ۲۶۲؛ همو، تهذیب، ج ۱، صص ۳۴۸ و ۳۵۳؛ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، باب ۶۱، ح ۱.

۶. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۸۶؛ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۳۲۸؛ همان، ج ۶، ص ۳۵۴؛ همو، الإستبصار، ج ۳، ص ۱۶۵؛ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۸۱.

۷. کلینی، الکافی، ج ۹، ص ۶۴۹؛ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۳۵۴؛ همو، الإستبصار، ج ۳، ص ۵۸.

۸. کشی، رجال، ص ۵۵۵؛ طوسی، رجال، ص ۳۳۴.

۵. داوود بن حصین: نقل ابن ابی عمیر از او در رسالهٔ راوندی موجود است^۱، همچنین نقل صفوان از او در کافی و تهذیب و در طریق به کتاب عمر بن حنظله وجود دارد.^۲ نقل بزنتی از او نیز در کتب اربعه آمده است.^۳ اما در عین حال در رجال شیخ و ابن عقده و کتب فقهی علامه، واقفی دانسته شده است.^۴ این نقض نیز وارد نیست؛ زیرا نقل از او در حال استقامت بوده است.

۶. عبدالله بن بکیر: نقل ابن ابی عمیر، صفوان و بزنتی از او در روایات فراوان وجود دارد.^۵ از سوی دیگر، بسیاری از رجالیان، فطحی بودن عبدالله بن بکیر را مطرح کرده‌اند.^۶ با توجه به مسلم بودن فطحیت عبدالله بن بکیر، و انتفای نقل بزنتی (ت حدود ۱۵۳ق)^۷ قبل از انحراف ابن بکیر، باید این نقض را به عنوان یک استثنا پذیرفت؛ ولی به دلیل انحلالی بودن شهادت شیخ طوسی در عده، این نقض مانع از اخذ به شهادت در موارد مشکوک نخواهد شد. در تبیین این استثنا می‌توان گفت ممکن است این سه راوی -در عین التزام به این قاعده- استثنائاً در خصوص عبدالله بن بکیر به خاطر خصوصیات، مثل ورع، اجتهاد^۸، از اصحاب اجماع بودن^۹ و از فقهای اصحاب بودن^{۱۰}، از این قاعده عدول کرده باشند؛ لذا عدول آنها در خصوص

۱. حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، صص ۱۱۸ و ۱۱۹.
۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۷؛ همان، ج ۷، ص ۴۱۲؛ طوسی، تهذیب، ج ۶، صص ۲۱۸ و ۳۰۱؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۴۳.
۳. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۹۴؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۱۱؛ طوسی، الإستبصار، ج ۱، ص ۴۲۶؛ همو، تهذیب، ج ۳، ص ۳۲۵.
۴. طوسی، رجال، ص ۳۳۶؛ حلی، خلاصة الأقوال، ص ۲۲۱؛ همو، مختلف الشیعة، ج ۳، صص ۶۳ و ۱۴۵.
۵. کلینی، الکافی، ج ۲، صص ۱۳۱ و ۳۱۰؛ همان، ج ۳، صص ۲۳ و ۳۱۴ و ۳۹۷ و ۴۱۱؛ همان، ج ۴، ص ۱۸۴؛ همان، ج ۵، صص ۲۳۴ و ۲۵۵؛ همان، ج ۶، ص ۱۵۳؛ همان، ج ۷، صص ۱۰ و ۱۲ و ۲۶۵؛ طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۲۰۹؛ همان، ج ۶، ص ۲۰۲؛ همان، ج ۷، ص ۱۷۱.
۶. طوسی، الفهرست، ص ۳۰۴؛ همو، الإستبصار، ج ۳، ص ۲۷۶؛ همو، تهذیب، ج ۸، ص ۳۶؛ همو، العدة، ج ۱، ص ۱۵۰؛ کشی، رجال، ص ۳۴۵؛ نوبختی، فرق الشیعة، صص ۷۹ و ۱۱۲؛ اشعری قمی، المقالات و الفرق، ص ۸۹.
۷. سال تولد بزنتی را می‌توان از ضمیمه کردن روایتی از عیون الاخبار (ج ۲، ص ۲۲۰) و روایتی از الخرائج (ج ۱، ص ۳۶۶) به دست آورد.
۸. نوبختی، فرق الشیعة، ص ۱۱۲.
۹. کشی، رجال، ص ۳۷۵، رقم ۷۰۵.

عبدالله بن بکیر و ملتزم نبودن به این قاعده در خصوص او، ملازمه‌ای با عدم التزام به این قاعده ندارد و مادامی که دلیلی بر خلافتش نداشته باشیم، اشکالی در اخذ به کلام شیخ در عده وجود ندارد. مؤید اینکه ممکن است بین افراد ضعیف تفاوت قائل شد، این است که علامه با وجود اینکه تصریح به فاسد المذهب^۲ بودن عبدالله بن بکیر دارد، او را در قسم اول کتاب ذکر کرده، و این در حالی است که ایشان کسانی را که انحراف مذهبی دارند - حتی اگر ثقه باشد - در قسم دوم کتاب^۳ - که مختص به ضعف است - ذکر می‌کند.

۷. عنبسة بن مصعب*: نقل ابن ابی عمیر در فقیه^۴، نقل صفوان در رجال کشی، کافی و تهذیب^۵ و نقل بزندی از او در سرائر وجود دارد.^۶ این در حالی است که توسط کشی ناووسی شماره شده است.^۷ پاسخ به نقض این است که اولاً، آنچه ناووسی برای تأیید مذهب‌شان از عنبسه نقل می‌کنند، با تحریف از معنای اراده شده و از مخترعات خود آنهاست.^۸ به این بیان که روایات عنبسه، مبنی بر قائم بودن امام صادق علیه السلام - که در خود روایت، به معنای تعیین حضرت، بعد از امام باقر علیه السلام، و نه آخرین امام بودن، گرفته شده است - را بر روایات^۹ غیبت امام صادق علیه السلام که از عنبسه نیست حمل کرده‌اند و حتی در فرض اینکه دلیل ناووسی بودن عنبسه تمام باشد؛ ولی ممکن است او از این قول برگشته، و نقل مشایخ نیز در همین زمان باشد. دو نکته مؤید این احتمالات است: یکی صحیحته منقول در بصائر^{۱۱} - که ظهور در قائم نبودن امام صادق علیه السلام دارد - و دیگری برشمردن عنبسه

۱. همان، ص ۳۴۵، رقم ۶۳۹.
۲. حلی، خلاصة الأقوال، ص ۱۰۶، رقم ۲۴.
۳. به عنوان مثال ر.ک: همان، ص ۱۹۸، رقم ۳ و ۴ و ۶؛ همان، ص ۱۹۹، رقم ۱؛ همان، ص ۲۰۰، رقم ۱ و ۲ و ۴.
۴. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۰.
۵. کشی، رجال، ج ۲۱ ص ۵۱۵؛ کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۱۴۳؛ طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۳۵۳.
۶. حلی، السرائر، ج ۳، ص ۵۶۰.
۷. کشی، رجال، ص ۳۶۵.
۸. بهبهانی، تعلیقة علی منهج المقال، ص ۲۷۲.
۹. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۷، ح ۷.
۱۰. طوسی، الغیبة، ص ۵۴؛ نعمانی، الغیبة، ص ۱۷۲، ح ۶.
۱۱. صفار، بصائر الدرجات، ج ۲، ص ۴۷۸.

توسط شیخ در عداد اصحاب امام کاظم علیه السلام.^۱ ثانیاً، اکثر راویان عنبسه بن مصعب در طبقه متقدم بر طبقه صفوان و ابن ابی عمیر هستند و حتی برخی از این روات - مثل عبدالله بن مسکان که ناقل یک چهارم روایات عنبسه است - از مشایخ این دو هستند؛ لذا احتمال سقط واسطه در سند وجود دارد و در برخی از روایات، قرینه بر سقط^۲ نیز وجود دارد.

۸. محمد بن فضیل: نقل صفوان در فقیه، نقل بزندی در کافی، و نقل ابن ابی عمیر از او در بصائر آمده است^۳؛ اما تعبیر ضعیف و یرمی بالغلو در مورد او مطرح است.^۴ این نقض این گونه پاسخ داده می شود که اولاً، کلام شیخ، دلالت بر ضعف او ندارد؛ زیرا عبارت ایشان در مورد محمد بن فضیل به این صورت است: «محمد بن الفضیل از یدی صیرفی یرمی بالغلو»^۵، که مضافاً به اینکه اصل رمی به غلو اعتبار ندارد، نشان می دهد خود ایشان این نسبت را باور نداشته است. ثانیاً، برخلاف اینکه محمد بن فضیل در رجال شیخ^۶ تضعیف شده است؛ ولی با توجه به برخی از امارات، می توان وثاقت او را ثابت کرد؛ از جمله:

الف. عدم ذکر تضعیف توسط نجاشی و اکتفا به عبارت «هذه النسخة یرویها جماعة»^۷ درباره کتاب وی با وجود التزام نجاشی به ذکر تضعیفات.

ب. بسیاری از اجلا - مثل محمد بن اسماعیل بن بزیع و حسین بن سعید - از جمله برخی از اصحاب اجماع - مثل حسن بن محبوب و حسن بن علی بن فضال^۸ - روایات فراوانی را از وی نقل کرده اند.

۱. طوسی، رجال، ص ۳۴۰، رقم ۵۰۶۹.
۲. روایت فقیه (ج ۳، ص ۴۲۰) که ناقل از عنبسه بن مصعب ابن ابی عمیر است در دیگر منابع (مثل: کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۳۰، ح ۴) ناقل علی بن رئاب است که در طبقه مشایخ ابن ابی عمیر است و روایت کافی (ج ۶، ص ۱۴۳) که در سند دوم ناقل از عنبسه، صفوان است. در سند قبل، صفوان از ابن مسکان نقل کرده است که احتمال واسطه بودن ابن مسکان را در سند دوم تقویت می کند.
۳. صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۱، ح ۳۳۰۹؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۳۲، ح ۶؛ صفار، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۶.
۴. طوسی، رجال، صص ۳۴۳ و ۳۶۵.
۵. همان، ۳۶۵.
۶. همان، ص ۳۴۳.
۷. نجاشی، رجال، ص ۳۶۷ رقم ۹۹۵.
۸. کلینی، الکافی، ج ۱، صص ۱۹۵ و ۲۹۲ و ۴۱۳؛ همان، ج ۳، ص ۱۲۰؛ همان، ج ۶، ص ۲۲۲ و ...

ج. نقل روایات فراوان وی در کافی - که در صدد جمع‌آوری آثار صحیحۀ صادقین علیهم‌السلام بوده است - و فقیه - که قصد تألیف آن، جمع‌آوری روایات حجّتی بوده، که بر اساس آن فتوی داده، و حکم به صحت‌شان شده است^۲ - که نشان از اعتماد به او دارد.

د. اثبات وثاقت او به نکته‌متن‌شناسی و مقایسه‌ی روایات معتبر در نظر مجلسی اول^۳. با عنایت به مجموع این امارات، تردیدی نمی‌ماند که محمد بن فضیل از روات ثقه و مورد اعتماد بوده است، و تضعیف وی نیز ناشی از همان رمی به غلو است که اعتبار ندارد.

۹. **مفضل بن صالح:** نقل ابن ابی عمیر از او در مختصر البصائر، کمال الدین، کفایة الاثر و امالی صدوق^۴ آمده است. همچنین بزنتی، ناقل کتاب مفضل بن صالح^۵ است، و نیز در طریق کتاب، سعید بن یسار^۶ وجود دارد. علاوه بر اینکه در اسانید بسیار، نقل بزنتی از او آمده است^۷؛ و نقل صفوان نیز از او در کافی و محاسن برقی وجود دارد^۸. اما مفضل در زمره‌ی راویان مطعون جابر بن یزید جعفی شمرده شده^۹، و تعبیر «ضعیف کذاب یضع الحدیث» و اعتراف به جعل نامه‌ی معاویة به محمد بن ابی بکر در رجال ابن غضائری نسبت به او مطرح شده است^{۱۰}.

پاسخ به نقض، این است که اولاً، وثاقت مفضل بن صالح به سبب اکتار اجلا قابل اثبات است؛ زیرا علاوه بر این سه راوی، فقهای طبقه‌ی سوم از راویان، مثل حسن بن علی بن فضال، حسن بن محبوب، یونس بن عبد الرحمن، عبدالله بن مغیره، عثمان بن عیسی، علی

۱. همان، ص ۸، مقدمه کتاب.
۲. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ص ۳، مقدمه کتاب.
۳. مجلسی، روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۴۴۸.
۴. حلی، مختصر البصائر، ص ۶۳. همین روایت در بصائر الدرجات (ص ۵۱۴) به خاطر غلط بودن نسخه، یا تحریف، محمد بن عمر نقل شده است. ن.ک: صدوق، کمال الدین، ص ۲۸۶؛ خزاز رازی، کفایة الأثر، ص ۲۹۶؛ صدوق، الأمالی، مجلس ۸۵.
۵. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۵۰.
۶. همان، ص ۵۲۲.
۷. کلینی، الکافی، ج ۴، صص ۱۸۸ و ۲۲۹ و ۲۶۲ و ۳۸۹؛ همان، ج ۶، ص ۲۰۸؛ همان، ج ۷، ص ۴۴.
۸. همان، ج ۶، ص ۵۳۱، ج ۷؛ برقی، المحاسن، ص ۶۰۸، ج ۳.
۹. نجاشی، رجال، ص ۱۲۸.
۱۰. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۸۸.

بن حکم و جعفر بن بشیر که درباره اش «روی عن الثقات و رووا عنه»^۱ گفته شده نیز از او نقل حدیث می‌کنند که این کثرت روایت، شاهدی بر اعتماد آنان به ابی جمیل و صحیح بودن تضعیفات است. ثانیاً، بعد از چشم پوشی از اشکال انتساب کتاب به ابن غضائری^۲ و اشکال در سند نقل، به خاطر وجود علی بن محمد بن زبیر^۳، باز هم می‌توان سه توجیه را برای جعل نامه معاویه بیان کرد که با وثاقت، منافاتی نداشته باشد: اول، تخطئه معاویه به عنوان بدعت‌گذار در دین به وسیله مفضل جایز شمرده شده باشد. دوم، مقصود از وضع، نقل به مضمون باشد؛ یعنی همان طور که سید شرف الدین، مذاکرات خود با شیخ سلیم بشری - شیخ الازهر - را بعد از نابود شدن در جنگ بین فرانسه و لبنان، به صورت مضمونی مجدداً نوشت، بعید نیست که اصل نامه محمد بن ابی بکر به معاویه نیز حقیقت داشته، و به خاطر از بین رفتن اصل آن، ابی جمیل مضمون آن را بیان کرده باشد. و سوم اینکه مراد از وضع، داستان نویسی و رمان نویسی باشد؛ یعنی ابی جمیل نامه محمد بن ابی بکر به معاویه را به صورت یک رمان تنظیم کرده باشد.

۱۰. موسی بن بکر** : کتاب موسی بن بکر^۴ توسط ابن ابی عمیر و صفوان نقل شده است و نقل روایتی از او توسط این دو در فقیه وجود دارد^۵؛ همچنین نقل روایات فراوان صفوان و بزنی از موسی بن بکر وجود دارد.^۶ این در حالی است که توسط شیخ و ابن شهر آشوب واقفی دانسته شده است.^۷ این نقض وارد نیست؛ زیرا نقل از او در حال استقامتش بوده است.

۱۱. هاشم بن حیان ابو سعید مکاری: نقل ابن ابی عمیر در تهذیب، نقل صفوان در موارد متعدد و نقل بزنی از او در کافی وجود دارد^۸؛ اما نجاشی او را از وجوه واقفه و کشی او را

۱. نجاشی، رجال، ص ۱۱۹.

۲. تهرانی، الذریعة، ج ۱۰، ص ۸۸؛ خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۹۵.

۳. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۵۱.

۴. طوسی، الفهرست، ص ۱۶۲.

۵. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۶.

۶. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۲۲؛ همان، ج ۵، صص ۳۸۱ و ۴۵۸؛ همان، ج ۶، صص ۱۰۴ و ۱۴۹ و ۲۱۱؛

همان، ج ۷، ص ۱۶۰؛ همان، ج ۱۴، ص ۲۹۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۹، صص ۳۴ و ۳۳۸؛ همان، ج ۳، ص ۳۱۹.

۷. طوسی، رجال، ص ۳۴۳؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۲۰.

۸. طوسی، تهذیب، ج ۵، صص ۳۳۸ و ۳۶۳؛ کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۳۲۷؛ همان، ج ۵، صص ۱۷۹ و

واقفی دانسته است.^۱ پاسخ این نقض نیز این است که نقل از او در حال استقامتش بوده است.

۱۲. یونس بن ظبیان: نقل صفوان و ابن ابی عمیر در تهذیب و استبصار، و نقل بزندی از او در مستطرفات سرائر وجود دارد.^۲ این در حالی است که تعبیری مانند «متهمٌ غالبٌ»، «ضعیفٌ جداً»، «ضعیفٌ جداً»، «الکذابون المشهورون أبو الخطاب و یونس بن ظبیان»، در مورد او وجود دارد و در حدیث صحیح السنن نیز لعن شده است.^۳

پاسخ به نقض این است که اولاً، با توجه به طبقه، نقل ابن ابی عمیر از یونس بن ظبیان در تهذیب صحیح نیست؛ زیرا ابن ابی عمیر از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است و حال آنکه وفات یونس بن ظبیان - بنا بر روایتی از جامع بزندی - در زمان حضرت صادق علیه السلام رخ داده است.^۴ علاوه بر اینکه راویان از یونس، همه از مشایخ ابن ابی عمیر و یا از این طبقه هستند و خود ابن ابی عمیر نیز هیچ‌گاه بی‌واسطه^۵ از او روایتی نقل نکرده است؛^۶ لذا در نقل مذکور واسطه‌ای مانند حسین بن احمد منقری اسقاط شده است.^۷

ثانیاً، در سند روایت صفوان و ابن ابی عمیر از یونس بن ظبیان آمده است: «موسی بن القاسم عن صفوان و ابن ابی عمیر عن برید و یونس بن ظبیان قالاً سألتنا ابا عبد الله علیه السلام؛ یعنی یونس بر برید ثقه عطف شده و در عرض او آمده است؛ بنابراین به نقل از یونس اکتفا

- ۱۹۴؛ همو، الکافی (ط - دار الحدیث)، ج ۷، ص ۵۹۷.
۱. نجاشی، رجال، ص ۳۸؛ کشی، رجال، ص ۴۶۵.
۲. طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۳۲؛ همو، الاستبصار، ج ۲، ص ۱۵۷؛ حلی، السرائر، ج ۳، ص ۵۷۸.
۳. کشی، رجال، صص ۳۶۳ و ۳۱۴ و ۳۵۶؛ نجاشی، رجال، ص ۴۴۸.
۴. این جواب در نقض به نقل صفوان و بزندی هم قابل تمسک است.
۵. حلی، السرائر، ج ۳، ص ۵۷۸.
۶. برخی از مشایخ ابن ابی عمیر که شاگردان یونس بن ظبیان هستند عبارت‌اند از: حسین بن احمد منقری، زیاد بن مروان، محمد بن سنان، مفضل بن عمر و صفوان بن یحیی.
۷. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۷۳؛ همان، ج ۸، ص ۳۷۳.
۸. تنها راوی که طبقه‌اش با ابن ابی عمیر (م ۲۱۷ق) سازگار است و از یونس روایت دارد، محمد بن سنان (م ۲۲۰ق بر اساس نقل: نجاشی، رجال، ص ۳۲۸) است که آن هم در بعضی موارد تحریف و در بعضی موارد ارسال است (برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۰۰؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۷۲؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۶۷؛ مفید، کتاب المزار، ص ۴۶؛ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۴۹).
۹. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۷۳.
۱۰. طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۳۲.

نشده است. البته در بعضی نسخ به جای برید، یزید آمده که صحیح‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا ابن ابی عمیر، برید عجلی را درک نکرده است^۱ و مراد از یزید یا یزید بن خلیفه است یا ابو خالد قماط؛ زیرا هر دو در یک طبقه هستند و صفوان از هر دو نقل حدیث دارد. به هر حال مهم این است که صفوان، و ابن ابی عمیر این روایت را، هم از یونس بن ظبیان نقل کرده‌اند و هم از شخصی دیگر - برید یا یزید - که یا ثقه است و یا لا اقل تضعیف نشده است^۲ و در نتیجه نقل مستقل از غیر ثقه ثابت نیست.

ثالثاً، به نظر می‌رسد مدرک تضعیف نجاشی، روایات ذمّی است که کشی در ترجمه یونس بیان کرده است - که برخی از آنها نیز صحیح‌السند هستند^۳ - و بر اساس این روایات، یونس بن ظبیان از غلات و افراد ضالّ شمرده می‌شود. اما در مقابل این نکته، قرائنی وجود دارد که در مجموع، موجب اطمینان به وثاقت یونس بن ظبیان می‌شود:

اول، نقل عبارت «رَحِمَهُ اللَّهُ وَبَنَى لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ كَانَ وَاللَّهِ مَأْمُونًا عَلَى الْحَدِيثِ»؛ در جامع بزندی از معصوم که دال بر وثاقت یونس بن ظبیان است و با توجه به دو نکته، بر روایت صحیح‌السند کشی مقدم است: نکته اول، کم بودن احتمال اشتباه در نقل بزندی به دلیل قَلت واسطه؛ و نکته دوم شهادت نجاشی^۴ بر کثیر الغلط بودن کشی و عدم قدرت این منقولات در تعارض با نقل شخص جلیلی مثل هشام بن سالم.

دوم، نقل بزرگان و اجلای طایفه مثل جمیل بن دراج از یونس بن ظبیان، علی‌رغم مطالب غلوآمیز و کفرآمیزی که به یونس بن ظبیان نسبت داده شده است.

۱۳. یونس بن یعقوب: نقل ابن ابی عمیر از او در کتب اربعه^۵ آمده است و همچنین او ناقل کتاب یونس است.^۶ نقل صفوان از او نیز در کافی و تهذیبین^۷، و نقل بزندی نیز در کافی

۱. نجاشی، رجال، صص ۱۱۲ و ۳۲۶.

۲. همان، ص ۴۵۲؛ کشی، رجال، ج ۱، ص ۳۳۴.

۳. کشی، رجال، ص ۵۴۶.

۴. حلی، السرائر، ج ۳، ص ۵۷۸.

۵. نجاشی، رجال، ص ۳۷۲.

۶. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۷۹؛ همان، ج ۸، ص ۱۹۴؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۷۹؛

طوسی، الإستبصار، ج ۱، ص ۱۳۱؛ همو، تهذیب، ج ۱، ص ۳۸۰.

۷. طوسی، فهرست، ص ۵۱۲.

و تهذیبین^۲ وجود دارد؛ اما در عین حال کشی او را فطحی دانسته، و شیخ او را واقفی شمرده است.^۳ در پاسخ به این نقض لازم است در نظر داشت، چه اینکه یونس را واقفی بدانیم و چه فطحی مستبصر^۴، نقل مشایخ از او در زمان استقامت بوده است.

بازخوانی نقض‌های مشترک ابن ابی عمیر و صفوان

ابن ابی عمیر و صفوان در مجموع هر دو در ۱۲ مورد از ضعفاً نقل کرده‌اند که ذیلاً بازخوانی و بررسی می‌شود.

۱. ابراهیم بن عبدالحمید اسدی: ابن ابی عمیر در فهرست شیخ، مشیخه فقیه، رجال نجاشی و در روایات متعدد^۵ از او نقل دارد و صفوان نیز در طریق شیخ به کتاب ابراهیم بن عبد الحمید از او نقل می‌کند^۶؛ اما در رجال شیخ و کشی واقفی دانسته شده است.^۷ پاسخ به نقض این است که اولاً، نقل از او در زمان استقامتش بوده است. ثانیاً، دلیل بر وثاقتش اینکه اگرچه شیخ در رجال او را واقفی دانسته، ولی در فهرست - که در مقدمه تعهد کرده است که جرح صاحبان کتاب را بیاورد^۸ - او را بدون اشاره به وقف، توثیق کرده است^۹؛ علاوه بر اینکه فضل بن شاذان او را صالح دانسته^{۱۰} و خود شیخ در رجال^{۱۱} او را از اصحاب الرضا^ع خوانده است که با وقف سازگاری ندارد.
۲. حذیفه بن منصور: نقل صفوان در تهذیب و نقل ابن ابی عمیر از او در رجال نجاشی و

رجال
پوهندها

سال چهارم، شماره ۴، سال ۱۴۰۰

-
۱. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۵۴۱؛ همان، ج ۶، صص ۲۲۸ و ۵۰۸؛ طوسی، الإستبصار، ج ۲، ص ۲۹؛ همو، تهذیب، ج ۴، ص ۲۷؛ همان، ج ۹، ص ۵۳.
 ۲. کلینی، الکافی، ج ۶، صص ۲۲۸ و ۵۰۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۵۳؛ همو، الإستبصار، ج ۲، ص ۲۹.
 ۳. کشی، رجال، ص ۳۸۵؛ طوسی، الغیبة، ص ۷۱.
 ۴. نجاشی، رجال، ص ۴۴۶.
 ۵. طوسی، الفهرست، صص ۴۹۴ و ۸؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، صص ۴۵۸ و ۴۸۷؛ نجاشی، رجال، ص ۲۰؛ کلینی، الکافی، ج ۱، صص ۱۰۰ و ۲۱۶؛ همان، ج ۲، صص ۹۲ و ۱۰۷ و ۱۱۴ و ...
 ۶. طوسی، الفهرست، ص ۱۷، رقم ۱۲.
 ۷. همو، رجال، صص ۳۳۲ و ۳۵۱؛ کشی، رجال، ص ۴۴۶.
 ۸. طوسی، الفهرست، ص ۲.
 ۹. همان، ص ۱۷.
 ۱۰. کشی، رجال، ص ۴۴۷.
 ۱۱. همو، رجال، ص ۳۵۱.

تهذیب وجود دارد؛^۱ اما دربارهٔ او تعابیر «حدیثه غیر نقیّی»، «یروی الصحیح و السقیم»، و «أمره ملتبس» در رجال ابن غضائری آمده است. همچنین علامه نسبت به او توقف کرده، و در رجال ابن داود در بین ضعفا قرار گرفته است.^۲ جواب به نقض این است که اولاً، در تضعیفاتی نظیر «فلانٌ مخلطٌ غالٍ» یا «فلانٌ منکر الحدیث» و یا دیگر مطالبی که مربوط به غلو روات است، چون بر اساس متن شناسی و اجتهاد بوده، مختار، عدم پذیرش است. ثانیاً، با وجود اینکه ابن غضائری این راوی را تضعیف کرده است، ولی می‌توان به نکتهٔ توثیق نجاشی^۳، حدیفه را ثقه دانست.

۳. حسین بن احمد منقری*: نقل ابن ابی عمیر از او در روایات متعدد آمده است؛ همچنین ابن ابی عمیر و صفوان در طریق کتاب حسین بن احمد منقری وجود دارند؛ اما تعبیری مانند «کان ضعیفاً ذکر ذلک اصحابنا رحمهم الله» و «ضعیف» دربارهٔ او وجود دارد.^۶ پاسخ به نقض این است که اولاً، نقل صفوان از او ثابت نیست؛ زیرا بر خلاف ابن ابی عمیر که در اسانید، روایات متعددی از حسین بن احمد منقری دارد، ادعای نقل صفوان از او منحصر به کلام شیخ^۷ است؛ در حالی که صفوان در هیچ سندی از منقری نقل ندارد. با توجه به اخذ این نکته از فهرست ابن بطه که بر اساس شهادت نجاشی^۸ دارای غلط‌های زیادی است، محتمل است صفوان در این طریق اضافه باشد. ثانیاً، حسین بن احمد منقری توسط شیخ و نجاشی تضعیف شده است؛ ولی این دلیلی بر تضعیف او نزد ابن ابی عمیر نخواهد بود. مخصوصاً با توجه به این نکته که ممکن است نکتهٔ تضعیف این راوی توسط رجالیان،

پیشینه

تبیئت شهادت شیخ طوسی به وفات مشایخ ابن ابی عمیر، صفوان و بزظی

۱. همو، تهذیب، ج ۲، ص ۱۴؛ همان، ج ۴، ص ۱۶۸؛ نجاشی، رجال، ص ۱۴۷.
۲. ابن غضائری، الرجال، ص ۵۰؛ حلی، خلاصة الأقوال، ص ۶۰؛ ابن داود، رجال، ص ۳۸۵.
۳. نجاشی، رجال، ص ۱۴۷.
۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۲۳؛ همان، ج ۴، ص ۴۵؛ همان، ج ۵، صص ۷۹ و ۳۱۸؛ همان، ج ۶، ص ۲۷۰؛ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۲۲۵؛ همان، ج ۹، ص ۹۲.
۵. طوسی، الفهرست، ص ۵۶.
۶. نجاشی، رجال، ص ۵۳؛ طوسی، رجال، ص ۳۳۴.
۷. طوسی، الفهرست، ص ۵۶.
۸. نجاشی، رجال، ص ۳۷۳.

نقل^۱ از یونس بن ظبیان باشد، و حال آنکه توثیق او ذیل عنوان یونس اثبات شد. به علاوه، مؤیدهایی نیز برای توثیق حسین بن احمد منقری وجود دارد از جمله: قطعی بودن نقل متعدد ابن ابی عمیر از حسین بن احمد منقری، نقل کتاب و برخی از روایات^۲ حسین بن احمد منقری توسط عبیس بن هشام^۳ که نجاشی او را با تعبیر «ثقة»، «جلیل فی أصحابنا کثیر الروایة» توثیق نموده است؛ و مؤید سوم، شاهد گرفته شدن او توسط امام کاظم علیه السلام است.

۴. خالد بن نجیح جوان: نقل بی واسطه^۴ ابن ابی عمیر در طریق شیخ صدوق به خالد بن نجیح، و نقل صفوان از او در کافی وجود دارد؛^۵ اما کشی در توصیف او، از تعبیر «من أهل الإرتفاع»^۶ استفاده کرده است. پاسخ این نقض، عدم حجیت تضعیفات مبتنی بر غلو است.

۵. زیاد بن منذر (ابو الجارود): نقل ابن ابی عمیر در امالی صدوق و نقل صفوان از او در تفسیر قمی وجود دارد.^۸ از سوی دیگر ابی جارود در فهرست شیخ با تعبیر «زیدی المذهب» و «إلیه تنسب الجارودية» ترجمه شده است؛ همچنین توسط حضرت باقر علیه السلام به سرحوب - «سرحوب اسم شیطان اعمی یسکن البحر» - ملقب شده است.^۹ پاسخ این نقض آن است که نقل ابن ابی عمیر در امالی صدوق^{۱۰} ثابت نیست؛ زیرا ابتدای سند تا ابن ابی عمیر، به دلیل وجود جعفر بن محمد بن مالک - که بیشتر رجالیان از جمله نجاشی، شدیداً او را تضعیف^{۱۱} کرده‌اند - ضعیف می‌باشد و نقل ثابت نیست. در مورد روایت صفوان

۱. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۴۳۷، ح ۸۴؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۸۵، ح ۱؛ همان، ج ۳، ص ۱۶۹، ح ۲؛ همان، ج ۶، ص ۲۹۵، ح ۲۱؛ همان، ص ۴۶۸، ح ۳؛ همان، ج ۸، ص ۳۷۳، ح ۵۶۱.
۲. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۴۳۷، ح ۲۸۴؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۸۵، ح ۱؛ همان، ج ۵، ص ۵۵۱، ح ۱؛ همان، ج ۶، ص ۲۹۵، ح ۲۱، ص ۴۶۸، ح ۳؛ طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۳۱۸، ح ۹۸۷؛ همان، ج ۷، ص ۴۵۸، ح ۱۸۳۳.
۳. نجاشی، رجال، ص ۵۳، رقم ۱۱۸.
۴. همان، ص ۲۸۰.
۵. صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۹.
۶. همو، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۵۴؛ کلینی، الکافی (ط - دار الحدیث)، ج ۹، ص ۵۴۳.
۷. کشی، رجال، ص ۳۲۶.
۸. صدوق، الأمالی، مجلس ۲۷، ص ۷۸؛ قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۰۹.
۹. طوسی، الفهرست، ص ۲۰۳؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۴۴.
۱۰. صدوق، الأمالی، ص ۷۸.
۱۱. نجاشی، رجال، ص ۱۲۲، رقم ۳۱۳؛ طوسی، رجال، ص ۴۱۸، رقم ۶۰۳۷.

از ابی الجارود، در تفسیر قمی نیز انتساب این بخش از تفسیر قمی به علی بن ابراهیم ثابت نیست و مدارک و شواهد مفصلی بر این مطلب موجود است. بنابراین با توجه به منحصر بودن نقل صفوان از ابی الجارود به تفسیر قمی، این نقل نیز محل اشکال خواهد بود.

۶. سلیمان بن خالد بجلي: نقل ابن ابی عمیر در کافی، تهذیب و استبصار، و نقل صفوان نیز از او در استبصار و تهذیب آمده است؛^۱ اما از سوی دیگر نجاشی او را تنها فرد از اصحاب می‌داند که با زید خروج کرده و دستش در این راه قطع شده است. در رجال برقی نیز خروج او با زید شهید و توبه‌اش بیان شده^۲، و در کافی^۳ نیز علاقه و اعتقاد او به زیدیه مطرح شده است.

در پاسخ باید گفت: اولاً، تنها نکته در زیدی دانستن سلیمان بن خالد این است که او تنها فرد از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است که در خروج زید شرکت کرده است. در حالی که حتی اگر این نکته - به خودی خود - دال بر زیدی بودن شخص باشد، در خصوص سلیمان به چند نکته چنین دلالتی ندارد: اول، اینکه سلیمان حتی در حال قیام نیز در مقایسه حضرت صادق علیه السلام با زید تعبیر بسیار ویژه‌ای دارد و می‌گوید: «و الله لَیَوْمَ من جعفر خیر من زیدِ آیامَ الدنیا».^۴ بنابراین خروج او را باید به نکته قلّت فقه و غفلت دانست، نه از باب اعتقاد به زید؛ یعنی همان نکته‌ای که فضل بن شاذان^۵ در خصوص جهاد ابو ایوب انصاری در رکاب معاویه بیان کرده است، که در واقع این افراد، قیام کردن را - حتی با معاویه (لعنه الله)، یا با زید - کاری درست و غیر مشروط به اذن امام می‌دانستند. دوم، نقضی است که به ملازمه بین حضور در قیام زید و زیدی بودن وارد می‌شود. به این صورت که با وجود حضور عبد السلام بن عبد الرحمن بن نَعیم در رکاب زید و در فتح کوفه، هیچ‌یک از اصحاب او را زیدی نشمردند و او را ثقة عین^۶ دانسته‌اند؛ و این نشان می‌دهد که صرف خروج با زید -

۱. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۹۷؛ طوسی، تهذیب، ج ۸، ص ۹۹؛ همان، ج ۵، ص ۳۵۷؛ همو، الإستبصار، ج ۳، ص ۳۱۸؛ همان، ج ۲، ص ۲۰۴.
۲. نجاشی، رجال، ص ۱۸۳؛ برقی، رجال، ص ۳۲.
۳. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۶۰.
۴. کشی، رجال، ص ۳۶۱.
۵. همان، ص ۳۸.
۶. نجاشی، رجال، ص ۳۱۱.

ولو عصیان حضرت باشد-، دال بر اعتقاد به امامت زید و انحراف اعتقادی نبوده است. سوم، اینکه سلیمان و دو نفر از افرادی که با زید کوفه را تسخیر کردند -از جمله عبد السلام بن عبد الرحمن بن نَعِیم که ذکرش گذشت- به حضرت نامه نوشته و در گرفتن کوفه استیذان می‌کنند^۱ که نشان می‌دهد آنها حضرت را امام خود دانسته‌اند.

ثانیاً، در رجال برقی، بعد از بیان خروج سلیمان بن خالد به همراه زید، می‌گوید: «فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ تَابَ وَ رَجَعَ بَعْدَهُ»^۲ و در رجال کشی^۳ شواهد متعددی بر هدایت او وجود دارد. از این رو حتی در فرض پذیرش زیدی بودن وی، احتمال نقل مشایخ در زمان استقامت او وجود دارد، و نقض وارد نخواهد بود. ثالثاً، با دقت در طبقه سلیمان بن خالد (متوفای در زمان حیات امام صادق علیه السلام و قبل از سال ۱۴۸ق) و طبقه صفوان (م ۲۱۰ق)^۴ و ابن ابی عمیر (م ۲۱۷ق)^۵، روشن می‌شود که نقل بی واسطه این دو از سلیمان بن خالد امکان ندارد، و واسطه سقط شده است. رابعاً امکان اثبات وثاقت سلیمان وجود دارد؛ زیرا تنها نکته در انحراف اعتقادی او، خروج با زید بیان شده بود؛ ولی با توجه به توصیف او به «کان قارئاً فقیهاً وجهاً»^۶ توسط نجاشی و روایتی که در آن سلیمان بن خالد بین حضرت و زید مقایسه کرده و می‌گوید: «وَاللَّهِ لَيَوْمٍ مِنْ جَعْفَرٍ خَيْرٌ مِنْ زَيْدٍ أَيَّامَ الدُّنْيَا»^۷، روشن می‌شود که به شأن ائمه علیهم السلام واقف بوده است، و توثیق خواهد شد.

۷. عثمان بن عیسی: نقل ابن ابی عمیر از او در ثواب الاعمال^۸، دلایل الامامه^۹ و تفسیر علی بن ابراهیم^{۱۰} و نقل صفوان از او در تهذیب آمده است. ^{۱۱} این در حالی است که نجاشی

پژشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. کشی، رجال، ص ۳۵۴.
۲. برقی، رجال، ص ۳۲.
۳. کشی، رجال، ص ۳۶۲.
۴. نجاشی، رجال، ص ۱۹۷.
۵. همان، ص ۳۲۶.
۶. همان، ص ۱۸۳.
۷. کشی، رجال، ص ۳۶۱.
۸. صدوق، ثواب الاعمال، ص ۶۰.
۹. طبری، دلایل الإمامة، ص ۳۲۶.
۱۰. قمی، تفسیر، ج ۱، ص ۳۷۱؛ همان، ج ۲، ص ۱۵۵.
۱۱. طوسی، تهذیب، ج ۸، ص ۸.

و شیخ او را واقفی دانسته‌اند.^۱ جواب به این نقض، نقل از او در حال استقامتش است.

۸. عمرو بن ابی مقدم: نقل ابن ابی عمیر در کافی و نقل صفوان از او در تهذیب وجود دارد؛^۲ اما ابن غضائری او را ضعیف می‌داند.^۳ جواب به این نقض، عدم حجیت تضعیفات ابن غضائری است.

۹. قاسم بن محمد جوهری: نقل ابن ابی عمیر در روایات متعدد^۴ و نقل صفوان از او در علل الشرایع و تهذیبین وجود دارد؛^۵ اما در رجال شیخ و کشی واقفی دانسته شده است.^۶ پاسخ به نقض این است که اولاً، نقل از او در حال استقامتش بوده است، و ثانیاً، نقل از او ثابت نیست؛ زیرا نقل ابن ابی عمیر از جوهری در این سند ادعا شده است: «أحمد بن محمد، عن ابن ابی عمیر عن القاسم بن محمد عن عبدالله بن سنان»^۷ که -حتی بنا بر حمل قاسم بن محمد بر جوهری و نه بر کاسولا- دو نکته باعث می‌شود این نقل پذیرفته نشود: یکی هم طبقه بودن^۸ این دو و معهود نبودن این نقل در جای دیگر، و دیگری اینکه عبدالله بن سنان از مشایخ عمده ابن ابی عمیر است و بسیار بعید به نظر می‌رسد و غیر متعارف است که او از شیخ خود با واسطه نقل کند؛ لذا این نقل ثابت نیست. به نظر، سرّ رخ دادن این اشتباه نیز تصحیف و او واقع بعد از ابن ابی عمیر به عن است.

نقل صفوان از محمد بن قاسم در تهذیب نیز ثابت نیست؛ زیرا صفوان و قاسم بن محمد،

پژوهش‌ها

تبیئت شهادت شیخ طوسی به وفات مشایخ ابن ابی عمیر، صفوان و زینب

۱. نجاشی، رجال، ص ۳۰۰؛ طوسی، رجال، ص ۳۶۰.
۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۸۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۲۱۲.
۳. ابن غضائری، الرجال، ص ۷۳.
۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۵۶؛ همان، ج ۳، ص ۲۰۴؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۴۶۳؛ همان، ج ۶، ص ۲۰۶؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۳۴؛ ابن طاووس، فرحة الغری، ص ۶۳.
۵. صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۵۷؛ طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۲۵۷؛ همان، ج ۷، ص ۲۶۳؛ همو، الإستبصار، ج ۱، صص ۴۴۱ و ۴۴۳.
۶. طوسی، رجال، ص ۳۴۲؛ کشی، رجال، ص ۴۵۲.
۷. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۵۶.
۸. اتحاد طبقه این دو راوی با توجه به اشتراکات فراوان در مشایخ و شاگردان قابل اثبات است. برخی از مشایخ مشترک عبارت‌اند از: ابان بن عثمان، علی بن ابی حمزه بطائنی، حسین بن احمد منقری، علی بن رزین، سلیم بن عمران، جمیل بن صالح، رفاعه بن موسی؛ و برخی از شاگردان مشترک عبارت‌اند از: حسین بن سعید، محمد بن خالد برقی، صفوان بن یحیی، احمد بن محمد بن عیسی، ابراهیم بن هاشم، فضالة بن ایوب.

هم طبقه هستند، و برای نمونه حتی در یک روایت نیز صفوان از قاسم بن محمد نقل حدیث نکرده است؛ و در اینجا هم به احتمال بسیار قوی تصحیف واو به عن اتفاق افتاده است.

۱۰. محمد بن اسحاق بن عمار: نقل ابن ابی عمیر در کافی، فقیه، تهذیب و استبصار و نقل صفوان از او در تهذیبین آمده است و صفوان راوی کتاب او در فهرست شیخ شمرده شده؛ اما در در عیون و خلاصه علامه، واقفی دانسته شده است.^۲ پاسخ به این نقض نیز نقل از او در حال استقامتش است.

۱۱. معلی بن خنیس: نقل ابن ابی عمیر از او در تهذیب و استبصار و نقل صفوان از او در بصائر الدرجات آمده است^۳ و ناقل کتاب او صفوان است.^۴ اما تعابیری مانند «ضعیف جداً لا یعول علیه»^۵ و «کان أول امره مغیراً، ثم دعا إلى محمد بن عبدالله بن الحسن، و فی هذه الظنة أخذه داود بن علي فقتله و الغلاة يضيفون إليه كثيراً و لا أرى الاعتماد على شيء من حديثه»^۶، درباره او وجود دارد.

این نقض، این گونه پاسخ داده می شود که اولاً، نقل از او به دو نکته ثابت نیست: اول، اینکه نقل صفوان در انتقال کتاب^۷ و روایات فراوانی از معلی بن خنیس با واسطه معلی ابوعثمان احوال صورت گرفته است^۸ و نقل بدون واسطه صفوان از معلی بن خنیس صحیح نیست؛ و معرفی صفوان به عنوان راوی از معلی، به دلیل اشتباه^۹ در نسخه چاپی فهرست

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۲؛ همان، ج ۲، ص ۶۷۴؛ همان، ج ۵، ص ۲۰۵؛ صدوق، من لا یحضره

الفقیه، ج ۱، ص ۴۵۰؛ همان، ج ۱، ص ۴۵۰؛ طوسی، تهذیب، ج ۳، صص ۲۲۶ و ۲۳۵؛ همان، ج ۷، صص ۵۲ و ۲۷۵؛ همو، الإستبصار، ج ۱، ص ۲۲۰؛ همان، ج ۳، ص ۱۵۸؛ همو، الفهرست، ص ۴۲۰.

۲. صدوق، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۱۳، ح ۲۰؛ حلی، خلاصه الأقوال، ص ۱۵۸.

۳. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۴۴؛ همو، الإستبصار، ج ۳، ص ۱۱۳؛ صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۵۷.

۴. طوسی، فهرست، ص ۱۶۵، رقم ۷۲۱.

۵. نجاشی، رجال، ص ۴۱۷.

۶. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۸۷؛ یعنی معلی ابتدا جزء اتباع مغیره بن سعد - یکی از فرقه های منحرف و شدید در غلو - بوده است، و بعد مردم را به محمد بن عبدالله - نفس زکیه که دعوی مهدویت کرده بود - دعوت کرده، و در همین اتهام - قیام علیه منصور - به دست داوود بن علی که از حاکمان منصور بود به قتل رسیده است.

۷. نجاشی، رجال، ص ۴۱۷.

۸. مثل: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۷۷؛ همان، ج ۳، ص ۲۳؛ همان، ج ۵، ص ۲۵۷؛ همان، ج ۶، صص ۲۷۲ و ۳۸۳.

۹. بیان اشتباه: در فهرست چاپ شده (ص ۱۶۵) آمده است: «معلی بن خنیس - یکنی أبا عثمان الأحول - له کتاب»، و در طریق این کتاب صفوان را ذکر کرده است. اما کنیه معلی بن خنیس، ابا عثمان نیست؛ بلکه ابو

شیخ است^۱، و ظاهراً مشایخ الثقات ناظر به این نسخه است. دوم، اینکه با توجه به طبقه ابن ابی عمیر (م ۲۱۷ق) و صفوان (م ۲۱۰ق)^۲، نقل بدون واسطه از معلی بن خنیس (کشته شده در سال ۱۳۳ق به دست داوود بن علی)^۳ صحیح نیست؛ و واسطه از قلم افتاده است.^۴ ثانیاً، ضعف او نیز ثابت نیست؛ زیرا در قدح معلی دو روایت وارد شده است که با وجود قدح شدید در یکی از این دو، دلالتی بر عدم وثاقت ندارند؛ زیرا نکته ایراد این قدح‌ها یکی، کم‌ظرفیتی معلی بن خنیس و بازگو کردن برخی مطالب سری بوده است که به همین دلیل هم گرفتار و کشته می‌شود؛ و دیگری نیز برخی عقاید بوده که در اختلاف با برخی شیعیان ایجاد، و با سؤال از امام رفع شده است. این نکته دلیل بر عدم وثاقت او نیست و لذا حضرت نیز از کشته شدن او اظهار ناراحتی کرده و حتی به خون‌خواهی او اقدام می‌کنند^۵ که نشان از اعتماد حضرت به او دارد؛ چون اگر او کذاب بود، اظهار ناراحتی حضرت معنایی نداشت.

ثالثاً، با وجود تضعیف نجاشی و ابن غضائری، به نظر، معلی بن خنیس ثقه است و اماراتی دال بر وثاقت او وجود دارد: اول، عدم ذکر تضعیف در فهرست و رجال^۶ شیخ طوسی با وجود تعهد شیخ بر ذکر تضعیفات^۷؛ دوم، ذکر معلی در وکلای محمودین در

عبدالله است. بنابراین یا «بن خنیس» زیادی در چاپ است و یا اباعثمان اشتباه چاپ شده و صحیح ابو عبدالله است.

۱. طوسی، الفهرست، ص ۱۶۵.

۲. نجاشی، رجال، ص ۳۲۶.

۳. همان، ص ۱۹۷.

۴. کلینی، الکافی، ج ۲، صص ۵۱۳ و ۵۷۷.

۵. صفوان غالباً با واسطه ابو عثمان از معلی بن خنیس نقل می‌کند؛ مثل: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۷۷. گاهی هم شعیب الحداد (طوسی، الإستبصار، ج ۳، ص ۲۸۴)، یا عبدالله بن مسکان (همو، تهذیب، ج ۷، ص ۲۶۱) واسطه‌اند. در سندی در تهذیب (طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۲۲۳) صفوان با سه واسطه -أبی المغراء عن إسحاق بن عمار عن ابن ابي يعفور- از معلی بن خنیس نقل کرده است. ابن ابی عمیر هم گاهی با واسطه جمیل بن دراج (کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۳۹) یا یوسف ابو یعقوب البزاز (همان، ج ۲، ص ۲۹۹)، یا با دو واسطه عبدالله بن المغیره و شعیب الحداد (همان، ج ۶، ص ۷۷) و... از او نقل می‌کند.

۶. کشی، رجال، صص ۲۴۶ و ۳۷۷ و ۳۸۰.

۷. طوسی، الفهرست، ص ۱۶۵؛ رقم ۷۲۱؛ همو، رجال، ص ۳۰۴، رقم ۴۹۸.

۸. همو، الفهرست، ص ۲.

کتاب الغیبة شیخ طوسی؛ و سوم، اینکه روایات فراوانی در مدح معلی وجود دارد که دال بر اهل بهشت بودن او، و وکیل و امین مالی حضرت است.^۲

۱۲. منصور بن یونس بزرگ: ابن ابی عمیر کتاب منصور را نقل کرده، و نقل روایات متعدد از او در کتب وجود دارد^۳، و نقل صفوان از او نیز در تهذیب و استبصار آمده است.^۴ اما در عین حال، کشی روایتی دال بر وقف او نقل کرده، و شیخ او را واقعی دانسته است.^۵ جواب به نقض، این است که نقل از او در حال استقامتش بوده است.

بازخوانی نقض‌های مشترک ابن ابی عمیر و بزنی

در مجموع، ابن ابی عمیر و بزنی هر دو در ۷ مورد از ضعفا نقل کرده‌اند که ذیلاً بازخوانی و بررسی می‌شود.

۱. حسین بن مختار: نقل ابن ابی عمیر در کافی، خصال^۶ و محاسن^۷، و نقل بزنی از او در عیون آمده است^۸؛ اما شیخ و علامه او را واقعی دانسته‌اند.^۹ پاسخ به نقض، این است که اولاً، نقل از او در حال استقامتش بوده است؛ و ثانیاً، حسین بن مختار ثقة است؛ زیرا هر چند شیخ او را واقعی دانسته است؛ ولی مفید در ارشاد روایتی^{۱۰} مبنی بر تصریح وی به امامت حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است، که مقدم بر انفراد طوسی خواهد بود.

۱. همو، الغیبة، ص ۳۴۵.
۲. کشی، رجال، صص ۳۷۷ و ۳۸۰.
۳. طوسی، الفهرست، ص ۴۵۹؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۱؛ همان، ج ۲، صص ۹۶ و ۱۷۱ و ۲۸۸ و ۳۴۰ و...؛ برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۳؛ اشعری، النوادر، صص ۲۶ و ۵۰؛ طوسی، تهذیب، ج ۴، ص ۲۰۳.
۴. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۳۷۱؛ همو، الاستبصار، ج ۳، ص ۲۳۲.
۵. کشی، رجال، ص ۴۶۸؛ طوسی، رجال، ص ۳۴۳.
۶. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۰۲؛ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۲۱.
۷. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۴۳۲؛ البته روایت محاسن مورد تردید است؛ زیرا در کافی، ج ۶، ص ۲۹۴ در روایتی شبیه به روایت محاسن به جای حسین بن مختار، حسین بن عثمان است؛ اما مسلم است که آنچه ابن ابی عمیر از حسین بن مختار نقل کرده، همان روایت کافی، ج ۲، ص ۵۰۲ است.
۸. صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰. (در برخی از نسخ تعبیر «عن ایبه» بعد از «عیسی» اضافه شده است.)
۹. طوسی، رجال، ص ۳۳۴؛ حلی، خلاصة الأقوال، ص ۲۱۶.
۱۰. مفید، الإرشاد، ج ۲، صص ۲۴۷ و ۲۴۸.

۲. درست بن ابی منصور: ابن ابی عمیر کتاب او را نقل کرده است و نقل روایات فراوان از او نیز وجود دارد، همچنین نقل بزندی از او در محاسن و کافی آمده است.^۲ این در حالی است که شیخ و کشی او را واقفی دانسته‌اند.^۳ این نقض نیز وارد نیست؛ زیرا نقل از او در حال استقامتش بوده است.

۳. سماعة بن مهران: نقل ابن ابی عمیر در فقیه، تهذیب، و استبصار، نقل بزندی در کافی، تهذیب و استبصار، و نقل صفوان از او در تهذیب و استبصار آمده است؛^۴ اما طوسی و صدوق او را واقفی دانسته‌اند.^۵ پاسخ این است که اولاً، با توجه به قرائنی، اطمینان حاصل می‌شود که سماعة اصلاً واقفی نبوده است؛ زیرا: اول، اینکه در برخی از کتب رجالی وفات او را در زمان حیات امام صادق علیه السلام و در سال ۱۴۵ ق دانسته‌اند که بر اساس این نکته، واقفی بودن او کلاً منتفی خواهد شد؛ زیرا فتنه وقف در سال ۱۸۳ ق، یعنی بعد از شهادت حضرت کاظم علیه السلام رخ داده است، و سماعة اصلاً در آن زمان زنده نبوده تا بتواند اعتقاد وقف را انتخاب کند. دوم، اینکه نجاشی در رجال خود ملتزم است کسانی را که فساد مذهبی داشته باشند تذکر دهد؛ ولی در خصوص سماعة بن مهران، نه تنها اشاره‌ای به واقفی بودنش ندارد؛ بلکه در مقام توثیق، او را با عبارت «ثقة ثقة» یاد کرده است،^۶ و بسیار بعید به نظر می‌رسد که چنین شخصیت معروف و کثیر الحدیثی، واقفی باشد و بر نجاشی که متخصص فن است، مخفی باشد. حال اگر با وجود این نکات، احتمال حضور او در زمان وقف را - که در برخی کتب

پیشگامان

تبیات شهادت شیخ طوسی به وفات مشایخ ابن ابی عمیر، صفوان و بزندی

۱. نجاشی، رجال، ص ۱۶۲؛ کلینی، کافی، ج ۲، صص ۱۵۶ و ۳۰۸ و ۳۱۵؛ همان، ج ۶، ص ۳۹۷؛ همان، ج ۷، صص ۸۲ و ۱۲۰؛ صدوق، ثواب الأعمال، ص ۲۷۰؛ طوسی، تهذیب، ج ۹، صص ۲۵۱ و ۳۲۵؛ برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۵.
۲. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۴؛ کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۱۴.
۳. طوسی، رجال، ص ۳۳۶؛ کشی، رجال، ص ۵۵۶.
۴. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۲۱؛ طوسی، تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۸۶؛ همان، ج ۶، ص ۲۵۸؛ همان، ج ۴، ص ۲۹۲؛ همو، الاستبصار، ج ۲، صص ۱۳۰ و ۲۶۸؛ همان، ج ۳، ص ۲۱؛ کلینی، کافی، ج ۴، صص ۵۵ و ۳۰۵ و ۳۷۷ و ۴۷۱.
۵. طوسی، رجال، ص ۳۳۷؛ همو، العدة، ص ۱۵۰؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۱.
۶. ابن غضائری، الرجال، ص ۱۲۳؛ نجاشی، رجال، ص ۱۹۳.
۷. نجاشی، رجال، ص ۱۹۳.

رجالی آمده^۱ و نقل بیش از سی روایت در مسانید ما از موسی بن جعفر رضی الله عنه نیز مؤید این است- قبول کنیم و اصرار بر واقعی دانستن سماعه باشد، باز هم نقض به نقل مشایخ از او وارد نخواهد بود، و برای آن، دو پاسخ وجود دارد که آنها را به عنوان جواب دوم و سوم می‌آوریم. ثانیاً، نقل از او در زمان استقامتش بوده است. و ثالثاً، با توجه به طبقه سماعه بن مهران (م ۱۴۵ق) و طبقه ابن ابی عمیر (م ۲۱۷ق) و بزنی (م ۲۲۱ق)^۲، در می‌یابیم که نقل بی واسطه از او امکان ندارد. مؤید این نکته نیز آن است که بسیاری از شاگردان او در زمرة اساتید راویان سه‌گانه قرار دارند^۳؛ لذا در این نقل‌ها واسطه سقط شده است.

۴. عبدالرحمن بن حماد*: نقل ابن ابی عمیر از او در سندی در تهذیب و استبصار آمده، و بزنی در کافی از او نقل کرده است؛^۴ اما ابن غضائری شدیداً او را تضعیف کرده است، و شیخ تعبیر «رمی بالضعف و الغلو» نسبت به او مطرح می‌کند.^۵ پاسخ آن است که اولاً، به دو بیان می‌توان ادعا کرد مشایخ از این راوی نقل ندارند: اول، اینکه نقل ابن ابی عمیر در تهذیب و استبصار قطعاً تصحیف است؛ زیرا اولاً، ابن ابی عمیر همیشه بدون واسطه از حماد عن الحلبي نقل می‌کند، ثانیاً، در فقیه^۶ همین روایت به صورت «ابن ابی عمیر عن حماد عن الحلبي» نقل شده است و در بعضی از نسخ استبصار نیز عن حماد دارد و عبد الرحمن موجود نیست. دوم، اینکه طبقه عبد الرحمن بن حماد -صاحب البيت احمد بن ابی عبدالله برقی (م ۲۷۴ق) - مساعد نقل ابن ابی عمیر (م ۲۱۷ق) و بزنی (م ۲۲۱ق)^۷ از او نیست. ثانیاً، تضعیفات ابن غضائری را که مبتنی بر بحث غلو باشد؛ حجت ندانسته، و تعبیر نجاشی نیز تنها بحث رمی به غلو است.

۱. همان، ص ۱۹۴.

۲. همان، صص ۱۹۳ و ۳۲۶ و ۷۵؛ طوسی، الفهرست، ص ۵۰.

۳. با بررسی و مقایسه راویان و مروی عنه سماعه، با راویان سه‌گانه این مطلب روشن شد که بسیاری از شاگردان سماعه، استادان مشایخ بوده‌اند و در این افراد اشتراک دارند: ۲۰ استاد ابن ابی عمیر، ۱۴ شاگرد صفوان، و ۱۰ استاد بزنی شاگردان سماعه هستند.

۴. طوسی، تهذیب، ج ۱۰، ص ۴؛ همو، الاستبصار، ج ۴، ص ۲۰۱؛ کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲.

۵. ابن غضائری، الرجال، ص ۸۰؛ نجاشی، رجال، ص ۲۳۸.

۶. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۶.

۷. نجاشی، رجال، صص ۷۵ و ۷۶ و ۳۲۶؛ طوسی، الفهرست، ص ۵۰.

۵. عبدالرحمن بن سالم: در کافی یک مورد از نقل ابن ابی عمیر از او آمده است، و نقل بزنتی از او در مواضع متعدد وجود دارد؛^۱ اما در رجال ابن غضائری ضعیف شمرده شده است.^۲ پاسخ این نقض، عدم حجیت تضعیفات ابن غضائری است.

۶. علی بن حدید: نقل ابن ابی عمیر از او در تهذیب و استبصار و نقل بزنتی از او در محاسن آمده است^۳؛ اما شیخ، تعبیر «مضعف جداً» و «ضعیف جداً» را نسبت به او مطرح کرده، و کشی وی را فطحی دانسته است.^۴ پاسخ این نقض آن است که اولاً، نقل ابن ابی عمیر از او ثابت نیست؛ زیرا نقل ابن ابی عمیر از علی بن حدید با این سند است: «الحسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن علی بن حدید عن جمیل بن دراج»، که به قرائنی باید گفت اشتباهی در آن رخ داده است و نقل ثابت نیست؛ زیرا اولاً، همان گونه که نقل کلینی از علی بن ابراهیم و نقل شیخ از شیخ مفید، نیازی به واسطه ندارد؛ بلکه نقل با واسطه از این اشخاص غیر متعارف است، جمیل بن دراج هم از مشایخ کثیر الروایه ابن ابی عمیر است و فاصله شدن علی بن حدید بین این دو غیر متعارف است. دوم، اینکه علی بن حدید، و ابن ابی عمیر^۵، در یک طبقه قرار دارند و هر دو روایات زیادی را از جمیل نقل کرده‌اند و در هیچ جای دیگری - غیر از سند مورد بحث - نقل ابن ابی عمیر از علی بن حدید معهود نیست. سوم، اینکه این روایت در نقل کلینی^۶ - که اضبط از شیخ است - به این صورت است: «ابن ابی عمیر عن جمیل بن دراج».

با توجه به این قرائن، به نظر می‌رسد سند صحیح، ابن ابی عمیر و علی بن حدید باشد که از مصادیق تحریف واو به عن است و به نکته انس ذهن با وجود یک راوی در هر طبقه

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۴۹۸؛ همان، ج ۱، ص ۴۵۹؛ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۴؛ همان، ج ۲، ص ۳۳۶.

۲. ابن غضائری، الرجال، ج ۱، ص ۷۴.

۳. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۲۷۶؛ همو، الاستبصار، ج ۳، ص ۱۵۹؛ برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۸.

۴. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۰۱؛ همو، الاستبصار، ج ۳، ص ۹۵، ح ۳۲۵؛ کشی، رجال، ص ۵۷۰.

۵. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۲۷۶؛ همو، الاستبصار، ج ۳، ص ۱۵۹.

۶. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۸۸؛ همان، ج ۲، ص ۴۲۸؛ همان، ج ۳، صص ۴۱ و ۲۳۸ و ...

۷. همان، ج ۱، صص ۳۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۲۷۹ و ۴۴۶ و ...

۸. همان، ج ۵، ص ۴۳۱.

شکل می‌گیرد. چنین اشتباهی از شیخ، به دلیل کثرت تألیفات بُعدی ندارد. ثانیاً، با وجود تضعیف شیخ نسبت به علی بن حدید در تهذیبین، قرائنی بر توثیق او وجود دارد: یکم، خود شیخ در کتب رجالی اش و نجاشی در رجالش^۱ - با وجود اینکه این کتب مُعدّ برای جرح و تعدیل است - هیچ تضعیفی بیان نکرده‌اند. دوم، کشی از علی بن محمد فیروزان قمی - که کثیر الروایة^۲ است و جرحی هم در کتب اصحاب درباره او وارد نشده است - درباره علی بن حدید دو روایت نقل می‌کند که قول او را حجت قرار داده و دال بر اعتماد حضرت به او است.^۳ سوم، بزرگان زیادی از او روایات فراوانی را نقل کرده‌اند که بیشترین نقل را احمد بن محمد بن عیسی دارد که معروف به سخت‌گیری بوده است و این حجم از نقل بزرگان با تضعیف شیخ سازگاری ندارد. چهارم، صدوق برای روایتی^۴ که در طریق آن علی بن حدید است، تعبیر فی روایة جمیل بن دراج را به کار برده است؛ در حالی که ظاهراً آن را از کتاب جمیل اخذ نکرده است. از این تعبیر روشن می‌شود که به سند، تا جمیل اعتماد داشته و علی بن حدید را ثقه می‌دانسته است؛ لذا نظر مختار، وثاقت علی بن حدید است.^۵

۷. مفضل بن عمر: ابن ابی عمیر در غیر کتب اربعه روایات فراوانی از او نقل کرده است^۶ و نقل بزنتی از او در امالی صدوق و امالی شیخ طوسی آمده است.^۷ این در حالی است که ابن غضائری^۸ او را تضعیف کرده و نجاشی^۹ او را فاسد المذهب و مضطرب الروایه دانسته است و بحث خطابی^{۱۰} بودن او را نیز طرح کرده است.

۱. طوسی، الفهرست، ص ۸۹، رقم ۳۷۲؛ همو، رجال، ص ۳۶۰، رقم ۲۴؛ همان، ص ۳۷۶، رقم ۱۰؛ نجاشی، رجال، ص ۲۷۴، رقم ۷۱۷.
۲. طوسی، رجال، ص ۴۲۹.
۳. کشی، رجال، صص ۲۷۹ و ۴۹۶.
۴. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۷۰.
۵. زنجانی، کتاب نکاح، ج ۱۷، ص ۵۳۹۸؛ همان، ج ۶، ص ۱۹۵۴.
۶. صدوق، الأمالی، ج ۱، ص ۴۸۸؛ همو، التوحید، ج ۱، ص ۸۰؛ همو، عیون اخبار الرضا^{علیه السلام}، ج ۱، ص ۵۸؛ همو، فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۹۰ و ...
۷. همو، الأمالی، ص ۳۹۶؛ طوسی، الأمالی، ص ۴۳۷.
۸. ابن غضائری، رجال، ص ۸۷.
۹. نجاشی، رجال، ص ۴۱۶.
۱۰. ابوالخطاب، محمد بن ابی زینب مؤسس فرقه خطابیّه و از غلات و انقلابیون معروف عصر عباسی است.

پاسخ این نقض آن است که در مقابل تضعیفات برخی از رجالیان، عده‌ای، از جمله شیخ مفید^۱ او را توثیق کرده‌اند؛ همچنین نزد شیخ مطعون نیست^۲ و از جمله سفرای محمودین^۳ است و در نهایت اینکه از خواص حضرت صادق علیه السلام بوده، و توثیق شده است.^۴ ضمن اینکه علاوه بر این توثیقات، روایات مادحه‌ای - در کنار روایات ذم - برای مفضل وجود دارد که به بررسی این دو دسته از روایات خواهیم پرداخت.^۵

در برخی از روایات، خطاب به مفضل تعبیر کافر و مشرک به کار رفته و در برخی دیگر نیز مورد لعن قرار گرفته و در مقابل، روایات بسیاری نیز در مدح مفضل وجود دارد^۶ که باید دید چگونه می‌توان بین این دو دسته از روایات جمع کرد؟

احتمال اول: گاه برخی از بزرگان شیعه - مثل زراره - به خاطر بعضی از مصالح و از باب تقیه ذم شده‌اند، و خود معصوم این نکته را توضیح داده‌اند که «إني إنما أعيبك دفاعاً مني عنك فإن الناس و العدو يسارعون إلي كل من قربناه».^۷ قرینه بر این موارد، دائمی نبودن این مذمت‌ها است. در خصوص مفضل بن عمر که معاصر با سه معصوم - از حضرت صادق تا امام رضا علیه السلام - بوده است، دیده می‌شود که دو امام اخیر فقط مدح او را گفته و هیچ‌گونه مذمتی از آنها وارد نشده است و تنها امامی که در مدح و ذم او روایت دارد، امام صادق علیه السلام است. ممکن است نکته تقیه حضرت وجود حاکمی چون منصور عباسی باشد که در سیاست و قساوت کم نظیر بوده است و حضرت با بیان مذمت‌های تقیه‌ای، جان مفضل را حفظ کرده‌اند.

احتمال دوم: این است که او در ابتدای امامت حضرت صادق علیه السلام، در اعتقاد مستقیم بوده، سپس خطابی شده و دوباره در اواخر امامت ایشان به حالت استقامت برگشته باشد. این استقامت در زمان دو امام بعد ادامه داشته، و به همین دلیل ائمه اخیر فقط مدح او را گفته‌اند. به نظر می‌رسد در زمان نگارش توحید مفضل - که کتابی با مضامین بسیار بالاست و

۱. مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۳۶۱.

۳. همو، الغیبة، ص ۳۴۶.

۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، صص ۲۸۱ و ۳۲۱.

۵. به دلیل فراوانی روایات و علم به صدور برخی، بررسی سندی اهمیت ندارد.

۶. کشی، رجال، صص ۳۲۱ و ۳۲۳ و ۳۲۶ تا ۳۲۹ و ۴۰۷ و ۵۰۹.

۷. همان، ص ۱۳۸.

نجاشی^۱ از آن به کتاب فکر (کتابی که می‌توان با فکر به مطالب آن دست یافت) تعبیر می‌کند، و ائمه علیهم‌السلام چنین معارفی را در اختیار هر کسی قرار نمی‌دهند- مورد اطمینان حضرت صادق علیه‌السلام بوده، و از انحراف برگشته، و در زمان اخذ روایت بزندی و ابن ابی عمیر از او، مفضل از اجلای ثقات بوده است.

نتیجه این بحث، وثاقت مفضل بن عمر در زمان ابن ابی عمیر و بزندی است.

بازخوانی نقض‌های مشترک صفوان و بزندی

در مجموع صفوان و بزندی هر دو در ۳ مورد از ضعف نقل کرده‌اند که ذیلاً بازخوانی و بررسی می‌شود.

۱. حسین بن قیاما: نقل صفوان از او در عیون و نقل بزندی از او در کافی وجود دارد.^۲ در حالی است که صدوق انحراف او را با تعبیر «کان من رؤساء الواقفة» بیان کرده است.^۳ پاسخ این نقض آن است که نقل صفوان و بزندی از او ثابت نیست؛ زیرا نقل صفوان از حسین بن قیاما منحصر به نقل عیون است. در این نقل آمده است: «عبدالرحمن ابن ابی نجران و صفوان، قالا حدثنا الحسین بن قیاما» که به نظر، قرائنی وجود دارد که لفظ «حدثنا» تصحیف «جائنا» است. یکی اینکه در این روایت بعد از توصیف «حسین بن قیاما» تعبیر «فسالنا» آمده است که با «حدثنا الحسین بن قیاما» سازگاری ندارد؛ چون هیچ نقل قولی از او نشده است. قرینه دیگر نیز وجود تعبیر «جائنا» در اعلام الوری به جای «حدثنا» است. همچنین روایتی که ادعای نقل بزندی از حسین بن قیاما شد، به این صورت است: «عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال سأل الحسن بن قیاما؛ أبا الحسن عن الثوب الملمح...»؛ ولی با دقت، روشن می‌شود که نقل بزندی به واسطه قیاما نیست؛ بلکه خود بزندی در جلسه حاضر بوده و آنچه را خود دیده نقل کرده است.

۲. عمرو بن شمر: نقل صفوان از او در الخرائج و الجرائح، و نقل بزندی از او در کافی و

۱. نجاشی، رجال، ص ۴۱۶.

۲. صدوق، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۹؛ کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۵۵.

۳. صدوق، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۹.

۴. با توجه به نسخ و معنون نبودن حسن بن قیاما، این روایت بر حسین بن قیاما تطبیق داده می‌شود.

تفسیر قمی آمده است؛^۱ اما نجاشی و ابن غضائری و علامه، او را تضعیف کرده‌اند.^۲ اما اولاً، برخی از نقل‌ها ثابت نیست؛ مثلاً در خصوص نقل صفوان در خرائج، با توجه به اینکه چنین نقلی در هیچ جای دیگر معهود نبوده و منحصر در این سند است، و در خرائج مطبوع، بعد از صفوان، مثنی الحنات واسطه شده است، ممکن است نقل غیر مستقیم باشد. مؤید این بیان، واسطه شدن حسین بن ابی غندر در روایتی دیگر است.^۳ نکته بعدی در خصوص نقل خرائج این است که سند راوندی به محمد بن عیسی ثابت نیست که با رجوع به مصدر و تأمل در آن روشن خواهد شد. نتیجه اینکه نقل صفوان از عمرو بن شمر ثابت نیست.

نقل بزندی از عمرو بن شمر نیز دو مورد است که هیچ‌کدام نقض فرمایش شیخ در عده نیست و هر دو مورد جواب دارد: اما نقل بزندی در کافی به سند «محمد بن سالم عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر» - همان طور که در معجم رجال به آن اشاره شده است^۴ - از احادیث بزندی نیست؛ بلکه راوی - همان طور که در نسخ کتاب، طبع قدیمی وافی، و وسائل وجود دارد - احمد بن نصر است نه احمد بن ابی نصر، که عبارت صحیح در طبع دارالحدیث^۵ وارد شده است - و بعضی نسخ کتاب را به عنوان منبع در پاورقی ذکر کرده است - که همین صحیح است.

و اما نقل بزندی از عمرو بن شمر در تفسیر قمی نیز در هیچ جای دیگری معهود نیست. نکته قابل دقت اینکه در همین تفسیر - و غیر آن^۶ - نقل ابراهیم بن هاشم از عمرو بن شمر به واسطه احمد بن نصر مکرراً اتفاق افتاده است^۷، که این نکته موجه این است که به جای احمد بن محمد بن ابی نصر در واقع احمد بن نصر باشد. نتیجه اینکه نقل بزندی از عمرو بن شمر نیز ثابت نخواهد بود.

۱. راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۰؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۴۹؛ قمی، تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷.
۲. نجاشی، رجال، صص ۱۲۸ و ۲۸۷؛ ابن غضائری، الرجال، ص ۷۴؛ حلی، خلاصة الأفعال، ص ۳۵.
۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، ح ۷۰.
۴. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۰۱.
۵. کلینی، الکافی (ط - دار الحدیث)، ج ۴، ص ۷۱۰.
۶. همان (ط - اسلامیه)، ج ۱، ص ۷۰، ح ۱۰؛ همان، ج ۴، ص ۸۷، ح ۲؛ همان، ج ۵، ص ۳۱۲، ح ۳۷.
۷. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۶۱؛ همان، ج ۲، ص ۱۳.

ثانیاً، به نظر می‌رسد به دلیل اکثار روایت اجلا از جمله تعدادی از فقها و معاریف، عمرو بن شمر ثقه است و تضعیفی که برای او گفته‌اند به منشاء غلو بوده است که حجیت ندارد.

۳. محمد بن سنان زاهری: نقل صفوان از او در تهذیب و محاسن و نقل بزندی از او در اثبات الوصیة وجود دارد.^۲ در عین حال بسیاری از علما نکات زیادی را در تضعیف محمد بن سنان گفته‌اند. از جمله نجاشی در مواضع متعدد، شیخ در فهرست، رجال و تهذیبین، کشی در دو موضع، ابن غضائری در چند موضع، شیخ مفید در رساله عددیة^۳، مجلسی نیز قول به تضعیف را به مشهور نسبت داده است.^۴

پاسخ این است که اولاً، این نقل‌ها ثابت نیست و حتی اگر ثابت هم باشد، نقض محسوب نمی‌شود. توضیح اینکه نقل بزندی در اثبات الوصیة از این جهت نقض محسوب نمی‌شود که اگرچه در روایت نامی از محمد بن سنان وجود دارد، ولی بزندی مستقیماً از خود حضرت نقل روایت کرده است. همچنین به دلیل اینکه شهادت شیخ، تنها در مسئله تعلیم فقه است، نقل از ضعفا در غیر مسائل تعلیم فقه منافاتی با مدعای شیخ ندارد، و روایت مورد نظر در مباحث فقهی نیست.

در مورد نقل صفوان در محاسن، تطبیق مروی عنه بر محمد بن سنان زاهری اشتباه است؛ بلکه مراد، محمد بن سنان برادر عبدالله بن سنان است؛ زیرا برقی در ادامه، همین روایت را به سند «صفوان بن یحیی و عبدالله بن مغیره عن محمد بن سنان مثله» بیان کرده است^۵ که ظاهرش نقل محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام است. حال آنکه محمد بن سنان

۱. حسن بن محبوب، حماد بن عیسی، علی بن نعمان، عثمان بن عیسی، سیف بن عمیره، نصر بن سويد، نصر بن مزاحم، حسین بن مختار قلانسی، عبدالله بن ابراهیم انصاری، ابراهیم بن عمر یمانی، یونس بن عبد الرحمن، ابراهیم بن هاشم و... .
۲. طوسی، تهذیب، ج ۷، صص ۱۲۹ و ۱۳۴؛ برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۴۲۷؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۲۶۳.
۳. نجاشی، رجال، صص ۳۲۸ و ۴۲۴؛ طوسی، الفهرست، ص ۴۰۶؛ همو، رجال، ص ۳۶۴؛ همو، الإستبصار، ج ۳، ص ۲۲۴؛ همو، تهذیب، ج ۷، ص ۳۶۱؛ کشی، رجال، صص ۳۲۲ و ۵۰۷؛ ابن غضائری، الرجال، ج ۱، صص ۵۹ و ۶۱ و ۹۲؛ مفید، جوابات أهل الموصول، ص ۲۰.
۴. بحر العلوم، رجال، ج ۳، ص ۲۵۹.
۵. برقی، محاسن، ج ۲، ص ۴۲۷.

زاهری (م ۲۲۰) حدود ۷۲ سال بعد از ایشان وفات کرده است.

در مورد نقل صفوان در تهذیب نیز این احتمال وجود دارد که مراد از محمد بن سنان، برادر عبدالله بن سنان باشد؛ زیرا طبقه صفوان اقتضا می‌کند از کسی نقل کند که بر او مقدم باشد. بنابراین بعید نیست کسی که صفوان از او روایت می‌کند، محمد بن سنان، برادر عبدالله بن سنان باشد، نه محمد بن سنان زاهری که تضعیف شده است.

نکته دیگری که در نقل صفوان از محمد بن سنان -در محاسن و تهذیب- می‌توان گفت این است که حتی اگر مراد از محمد بن سنان و ابن سنان در این نقل‌ها، زاهری باشد، ولی احتمال تضعیف او به عن زیاد است؛ زیرا صفوان (م ۲۱۰ق) و محمد بن سنان (م ۲۲۰ق) در یک طبقه هستند؛ بلکه صفوان کمی اقدم است.

ثانیاً، در مواردی که معصومین علیهم‌السلام به جهت مصلحتی مانند حفظ جان اصحاب و یا تذکر نکته‌ای، برخی از اصحاب را تضعیف نموده‌اند -مانند لعن زراره-، این تضعیفات دال بر عدم وثاقت نیست.^۴ یکی از اشخاصی که به همین نکته در برخی از روایات مورد لعن قرار گرفته، محمد بن سنان است و قرینه مصلحتی بودن این تعبیر، اشتراک صفوان -که وثاقتش اتفاقی است- با ابن سنان در این لعن است.

دلیل دیگری که ممکن است وجه طرد حضرت باشد اینکه گاهی حضرت مطلبی را که بنای بر پخش آن نبوده است به فردی فرموده، اما وی کم ظرفیتی به خرج داده و مطلب را پخش کرده است، و ایشان با وجود اینکه این کار معصیت نبوده است، برای گوشمالی دادن، او را طرد کرده است؛ اما بعداً تعبیر «ما خالفنی ولا خالف ابی قط»^۵ را نیز برای او به کار برده‌اند، که نشان از جلالت قدر او است.

ثالثاً، با وجود اینکه محمد بن سنان توسط برخی از رجالیان -مانند نجاشی، شیخ، کشی، فضل بن شاذان، شیخ مفید و ابن داوود- تضعیف شده است -که حمل بر مصلحت در

۱. نجاشی، رجال، ص ۳۲۸.

۲. همان، ص ۱۹۷.

۳. همان، ص ۳۲۸.

۴. کشی، رجال، ج ۲، ص ۱۴۶.

۵. ابن طاووس، فلاح السائل، ص ۱۳.

تضعیف شد- ولی با تحقیق درباره وی و با توجه به برخی از قرائن، وثاقت او ثابت می‌شود. این قرائن عبارت‌اند از: الف. وجود روایات مادحه؛ از جمله روایت امام جواد علیه السلام در رضایت حضرت از ابن سنان^۱. ب. به جز ابن غضائری - که کتاب ممدوحین او به دست ما نرسیده است و احتمال دارد در این کتاب نام محمد بن سنان ذکر شده باشد- بقیه کسانی که او را تضعیف کرده‌اند در جای دیگر، خلاف آن را آورده‌اند: نجاشی مشکل اضطراب او را زائل شده دانسته^۲، شیخ در کتاب الغیبه^۳ - که متأخر از رجال و فهرست، و مربوط به سال ۴۴۷ق است- او را جزء ممدوحین شمرده و به شدت توثیق کرده است، شیخ مفید در الارشاد، او را از افراد صاحب مقامی دانسته که هیچ شکی در او نیست^۴، و فضل بن شاذان نقل روایات او را بعد از وفاتش بدون مانع دانسته است.^۵ ج. بسیاری از بزرگان - که تعدادشان بسیار زیاد است و تنها ذکر نام آنها چندین صفحه خواهد شد- از محمد بن سنان سماع حدیث کرده و به نقل او اعتماد داشته‌اند؛^۶ در حالی که شاگردی این اشخاص نزد شخص جَعَال و دروغ‌گو، و پر کردن کتاب‌های خود از روایات او در شأن آنها نیست. د. تضعیفاتی که در مورد محمد بن سنان وارد شده بر مبنای غلو و اجتهادی است؛ لذا اعتبار ندارد.^۷ نتیجه اینکه با توجه به تقدیم توثیقات بر تضعیفات بر مبنای غلو، اقوی وثاقت محمد بن سنان است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اعتبار شهادت شیخ طوسی مبنی بر وثاقت مشایخ ابن ابی عمیر، صفوان، و بزندی با توجه به مصادیق متعددی که بر خلاف آن در منابع روایی مشاهده می‌شود به شدت متزلزل و در آستانه سقوط است. بازخوانی منابع روایی از وجود ۸۳ مورد نقض حکایت دارد و وجود این تعداد،

۱. طوسی، الغیبه، ص ۳۴۸.

۲. نجاشی، رجال، ص ۳۲۸.

۳. طوسی، الغیبه، ص ۳۴۸.

۴. مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۲۴۸.

۵. کشی، رجال، ص ۵۰۷.

۶. افرادی مثل یونس بن عبد الرحمن، حسین بن سعید، فضل بن شاذان، ایوب بن نوح، محمد بن حسین بن ابی الخطاب.

۷. نجاشی، رجال، ص ۳۲۸.

قابل انکار نیست. در این مجال، طی بررسی‌هایی که در هر مورد دنبال شد، جز در نقل راویان یاد شده از عبدالله بن بکیر، نقض‌ها وارد شناخته نشد. توجه به موارد مورد اشاره، محقق را بدین نتیجه رهنمون می‌سازد که در پاره‌ای نقض‌ها، هر سه راوی یاد شده نقل روایت نموده‌اند، و در مواردی دو نفر از آنان، و در مواردی تنها یکی از آنها نقل روایت نموده است. در این بحث، با استفاده از راه کارهای پنج‌گانه عدم ثبوت نقل، یا نسبت ضعف، عدم حجیت تضعیف، وثاقت مروی عنه، و عدم تنافی ضعف راوی با مدعی‌ای شیخ طوسی، به صورت موردی و یک به یک نقض‌ها رصد و بازخوانی شد، و هریک با مراجعه به منابع معتبر و متقن، پاسخ گفته شد. در این میان، تنها نقل از ابن بکیر باقی ماند که آن نیز با التزام راویان یاد شده به نقل از ثقه منافاتی ندارد؛ چه آنکه در وجود خصوصیات چون ورع، اجتهاد، از اصحاب اجماع بودن، و از فقهای اصحاب بودن، سبب نقل آنان شده است، و وجود یک استثنا اصل ضابطه را با مشکل مواجه نمی‌کند. بدین رو، نظریه وثاقت مشایخ راویان یاد شده، فاقد نقض کارآمد بوده، و می‌توان با تمسک به شهادت شیخ، کسانی را که این سه راوی از آنها بی‌واسطه نقل کرده‌اند - حتی اگر تنها یک نقل داشته باشند - ثقه دانست.

منابع و مآخذ

۱. ابطحی، محمد علی، تهذیب المقال فی تفتیح کتاب رجال النجاشی، قم: [بی‌نا]، ۱۴۱۷ق.
- ابن بابویه، شیخ صدوق، محمد بن علی، الأمالی، تهران: کتابچی، چ ۶، ۱۳۷۶ش.
۲. _____، التوحید، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ق.
۳. _____، الخصال، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ش.
۴. _____، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم: دار الشریف الرضی، چ ۲، ۱۴۰۶ق.
۵. _____، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۶. _____، فضائل الأشهر الثلاثة، قم: مکتبه الداوری، ۱۳۹۶ق.
۷. _____، کتاب من لا یحضره الفقیه، قم: النشر الإسلامی، چ ۲، ۱۴۱۳ق.
۸. _____، کمال الدین و تمام النعمه، تهران: نشر اسلامی، ۱۳۹۵ق.
۹. _____، معانی الأخبار، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۱۰. _____، علل الشرائع، قم: کتاب فروشی داوری، چ ۱، ۱۳۸۵ش.
۱۱. ابن جوزی، ابو الفرج، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، [بی‌جا]: دار الکتب العلمیه، [بی‌تا].

١٢. ابن داود حلي، حسن بن علي، رجال ابن داود، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ١، ١٣٤٢ ش.
١٣. ابن شاذان، محمد بن احمد، مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة عليهم السلام، قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ج ١، ١٤٠٧ ق.
١٤. ابن طاووس، عبد الكريم بن احمد، فرحة الغري في تعيين قبر أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام في النجف، قم: منشورات الرضي، ج ١، [بي تا].
١٥. ابن طاووس، علي بن موسى، فلاح السائل و نجاح المسائل، قم: انتشارات دفتر تبليغات قم، ج ١، [بي تا].
١٦. _____، محاسبة النفس، تهران: مرتضوى، ج ٤، ١٣٧٦ ش.
١٧. ابن ابى حاتم رازى، عبدالرحمن بن محمد، الجرح والتعديل، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٣٧٢ ق.
١٨. ابن بابويه، علي بن حسين، الإمامة و التبصرة من الحيرة، قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ج ١، ١٤٠٤ ق.
١٩. ابن حبان، محمد البستي، المجروحين من المحدثين، الرياض: دار الصميعة، ١٤٢٠ ق.
٢٠. _____، الثقات، حيدرآباد: دائرة المعارف العثمانية، ١٣٩٣ ق.
٢١. ابن حيون مغربى، قاضى نعمان بن محمد، دعائم الإسلام، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ج ٢، ١٣٨٥ ق.
٢٢. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، معالم العلماء، نجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٨٠ ق.
٢٣. _____، مناقب آل ابى طالب عليهم السلام، قم: انتشارات علامه، ج ١، ١٣٧٩ ق.
٢٤. ابن عساکر، علي بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ ق.
٢٥. ابن غضائرى، احمد بن حسين، الرجال، قم: مؤسسه علمى فرهنگى دار الحديث، ١٤٢٢ ق.
٢٦. ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، ج ١، [بي جا]: مؤسسه نشر الفقاهة، ١٤١٧ ق.
٢٧. ابوالفرج، علي بن حسين اصبهاني، مقاتل الطالبين، بيروت: دار المعرفة، [بي تا].
٢٨. ابومحمد، فضل بن شاذان نيشابورى، الايضاح، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، [بي جا]: [بي نا]، [بي تا].
٢٩. ابن شجرى، هبة الله بن علي، الامالى الشجرية، بيروت: [بي نا]، ١٣٤٩ ق.
٣٠. ابن مردويه اصفهاني، ابى بكر احمد بن موسى، مناقب على ابن ابى طالب عليه السلام و ما نزل من القرآن فى على عليه السلام، قم: دار الحديث، ج ٢، ١٤٢٤ ق.
٣١. اردبيلى، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فى شرح إرشاد الأذهان، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ج ١، ١٤٠٣ ق.

٣٢. اردبيلي، محمد بن علي، جامع الرواة وازاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد، بيروت: دار الأضواء، ج ١، ١٤٠٣ق.
٣٣. اشعري قمى، احمد بن محمد بن عيسى، النوادر، قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ج ١، ١٤٠٨ق.
٣٤. اشعري قمى، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، [بى جا]: مركز انتشارات علمى و فرهنگى، ج ٢، ١٣٦١ش.
٣٥. اصبهانى، ابو نعيم احمد بن عبدالله، الضعفاء، [بى جا]: دار الثقافة، دار البيضاء، ج ١، ١٤٠٥ق.
٣٦. بحر العلوم، محمد مهدي بن مرتضى، رجال السيد بحر العلوم «المعروف بالفوائد الرجالية»، تهران: مكتبة الصادق عليه السلام، ج ١، ١٣٦٣ش.
٣٧. بخارى، محمد بن اسماعيل، التاريخ الكبير، حيدرآباد: دائرة المعارف العثمانية، [بى تا].
٣٨. برقى، احمد بن محمد (منسوب به)، الرجال، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤٢ش.
٣٩. _____، المحاسن، قم: دار الكتب الإسلامية، ج ٢، ١٣٧١ق.
٤٠. بروجردى، حسين، ترتيب اسانيد التهذيب للشيخ الطوسى، مشهد: آستانة الرضوية المقدسة، مجمع البحوث الإسلامية، ج ١، ١٤١٤ق.
٤١. بغدادى، يحيى بن معين، تاريخ ابن معين (رواية الدورى)، مكة: مركز البحث العلمى و إحياء التراث الإسلامى، ج ١، ١٣٩٩ق.
٤٢. بلاذرى، احمد بن يحيى، فتوح البلدان، بيروت: دار و مكتبة الهلال، ج ١، ١٩٨٨م.
٤٣. بهبهانى، محمد باقر، تعليقة على منهج المقال، [بى جا]: [بى نا]، [بى تا].
٤٤. پسران بسطام (منسوب به)، طب الأئمة عليهم السلام، قم: دار الشريف الرضى، ج ٢، ١٤١١ق.
٤٥. تسترى، محمد تقى، قاموس الرجال، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ج ٢، ١٤١٠ق.
٤٦. تهرانى، شيخ آقا بزرگ، الذريعة إلى تصانيف الشيعة، بيروت: دار الأضواء، ج ٣، ١٤٠٣ق.
٤٧. جرجانى، أبو أحمد، الكامل فى ضعفاء الرجال، بيروت: الكتب العلمية، ج ١، ١٤١٨ق.
٤٨. حسكانى، عبيد الله، شواهد التنزيل، [بى جا]: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ج ١، ١٤١١ق.
٤٩. حلى، علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر، خلاصة الأقوال فى معرفة الرجال (رجال العلامة الحلى)، نجف: منشورات المطبعة الحيدرية، ج ٢، ١٣٨١ق.
٥٠. _____، مختلف الشيعة فى أحكام الشريعة، قم: دفتر انتشارات اسلامى، ج ٢، ١٤١٣ق.
٥١. _____، منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ج ١، ١٤١٢ق.
٥٢. حلى، حسن بن سليمان، مختصر البصائر، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ج ١، ١٤٢١ق.

٥٣. حلى، ابن بطريق، عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار، قم: مؤسسة نشر اسلامى، ١٤٠٧ق.
٥٤. _____، خصائص الوحي المبين في مناقب امير المؤمنين عليه السلام، [بى جا]: [بى نا]، [بى تا].
٥٥. حميرى، نشوان بن سعيد، شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم، بيروت: دار الفكر المعاصر، ج ١، ١٤٢٠ق.
٥٦. خزاز رازى، على بن محمد، كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، قم: بيدار، ١٤٠١ق.
٥٧. خزرجى انصارى، احمد بن عبدالله، خلاصة تذهيب تذهيب الكمال في أسماء الرجال، عبدالفتاح ابو غده، حلب: مكتب المطبوعات الإسلامية، دار البشائر، ج ٥، ١٤١٦ق.
٥٨. خطيب بغدادى، احمد بن على، تاريخ بغداد أو مدينة السلام، بيروت: دار الكتب العلمية، ج ١، ١٤١٧ق.
٥٩. خوارزمى، موفق بن احمد، المناقب، قم: انتشارات اسلامى، ج ٢، ١٤١١ق.
٦٠. خويى، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، قم: منشورات مدينة العلم، بيروت: دار الزهراء للطباعة و النشر و التوزيع، ج ١، [بى تا].
٦١. رازى، على بن عبيد الله، الأربعون حديثاً عن أربعين شيخاً من أربعين صحابياً في فضائل الإمام أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام، قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ج ١، ١٤٠٨ق.
٦٢. راوندى، فضل الله بن على، النوادر، قم: دار الكتاب، ج ١، [بى تا].
٦٣. سمعانى، عبد الكريم، الأنساب، حيدرآباد: دائرة المعارف العثمانية، ج ١، ١٣٨٢ق.
٦٤. شيرى زنجانى، موسى، «وثاقت مشايخ ابن ابى عمير، صفوان و بزنى بر پایه توثيق عام شيخ طوسى»، پژوهش هاى رجالى، سال سوم، شماره ٣، سال ١٣٩٩ش.
٦٥. شيخ حر عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ج ١، ١٤٠٩ق.
٦٦. شيبانى، احمد بن محمد، فضائل الصحابة، بيروت: مؤسسة الرسالة، ج ١، ١٤٠٣ق.
٦٧. صفار، محمد بن حسن قمى، بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل محمد عليهم السلام، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ج ٢، ١٤٠٤ق.
٦٨. طبرى، محمد بن جرير، دلائل الامامة، قم: بعثت، ج ١، ١٤١٣ق.
٦٩. طوسى، ابن حمزه، الثاقب في المناقب، قم: انصاريان، ج ٣، ١٤١٢ق.
٧٠. طوسى، شيخ طوسى، محمد بن حسن، العدة في أصول الفقه، قم: محمد تقي علاقبنديان، ج ١، ١٤١٧ق.
٧١. _____، الأمالى، قم: دارالثقافة، ج ١، ١٤١٤ق.

٧٢. _____ الغيبة، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١١ق.
٧٣. _____، الفهرست، نجف: مكتبة الرضوية، ج١، [بى تا].
٧٤. _____، تهذيب الأحكام في شرح المقنعة، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج٤، ١٤٠٧ق.
٧٥. _____، رجال الطوسي، قم: النشر الإسلامي، ج٣، ١٣٧٣ش.
٧٦. _____، الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٩٠ق.
٧٧. عاملی، ابومنصور حسن بن زين الدين، التحرير الطاووسي، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفي، ج١، ١٤١١ق.
٧٨. عسقلاني، ابن حجر، لسان الميزان، بيروت: دار البشائر الاسلامية، [بى تا].
٧٩. _____، تقريب التهذيب، سوريا: دار الرشيد، ج١، ١٤٠٦ق.
٨٠. ابن المغازلي، على بن محمد، مناقب الإمام على بن أبى طالب عليه السلام، بيروت: دار الأضواء، ج٣، ١٤٢٤ق.
٨١. كوفي، فرات، تفسير فرات الكوفي، تهران: مؤسسة الطبع و النشر في وزارة الإرشاد الإسلامي، ج١، ١٤١٠ق.
٨٢. قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمي، قم: مؤسسة دار الكتاب، ج٣، ١٤٠٤ق.
٨٣. كشى، محمد بن عمر، رجال الكشي - اختيار معرفة الرجال، مشهد: مؤسسة نشر دانشگاه مشهد، ج١، ١٤٠٩ق.
٨٤. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تهران: دار الكتب الإسلامية، ج٤، ١٤٠٧ق.
٨٥. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، قم: دار الحديث، ١٤٢٩ق.
٨٦. مجلسي، محمداقرب بن محمدتقى، بحار الأنوار، بيروت: دار احياء التراث العربى، ج٢، ١٤٠٣ق.
٨٧. مجلسي، محمدتقى بن مقصودعلى، روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه، قم: بنياد فرهنگ اسلامى حاج محمد حسين كوشانپور، ج٢، ١٤٠٦ق.
٨٨. مزي، يوسف بن عبدالرحمن، تهذيب الكمال في أسماء الرجال، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٠ق.
٨٩. مسعودى، على بن حسين، إثبات الوصية، قم: انصاريان، ج٣، ١٤٢٦ق.
٩٠. مفيد، شيخ مفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الاختصاص، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ج١، ١٤١٣ق.
٩١. _____، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ج١، ١٤١٣ق.

٩٢. _____، جوابات أهل الموصل في العدد و الرؤية، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد،
ج١، ١٤١٣ق.
٩٣. _____، كتاب المزار، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ج١، ١٤١٣ق.
٩٤. نجاشي، احمد بن علي، رجال النجاشي، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، ج١١، ١٤٣٦ق.
٩٥. نسائي، ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب، الضعفاء و المتركون، حلب: دارالوعى، ج١، ١٣٩٦ق.
٩٦. نعماني، محمد بن ابراهيم، الغيبة، تهران: نشر صدوق، ج١، ١٣٩٧ق.
٩٧. نوبختي، حسن بن موسى، فرق الشيعة، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٤ق.
٩٨. نوري، حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ج١،
١٤٠٨ق.
٩٩. هيثمي، ابوالحسن، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، احمد عطا، محمد عبدالقادر، بيروت: دار الكتب
العلمية، ج١، ١٤٢٢ق.

